

۸ مارس، (۱۷ اسفند) روز جهانی زن

خانم تسلیمه نسرین راجهانیان بخوبی می‌شناسند. ایشان نویسنده و پزشکی جوان از بنگلادش است که به علت بیان افکار ترقیخواهانه‌اش و بخاطر مبارزات پیگیرش برای آزادی زنان، مدت‌های مدیدی در این کشور به صورت مخفیانه زندگی میکرد و هر لحظه داس مرگ بنیادگراها را در چند قدمی خود می‌دید. خانم نسرین از ماه اوت سال گذشته در سوئد بسر میبرد.

نشریه «جنوب آسیا» که در سوئد انتشار می‌یابد، در شماره ۳ سال گذشته خود با خانم نسرین، زمانی که ایشان هنوز در بنگلادش مخفی بودند، مصاحبه‌ای به عمل آورده است، که «توفان» بمناسبت ۱۷ اسفند، روز جهانی زن، ترجمه بخشهایی از آن را به علت محدودیت صفحات در اختیار خوانندگان خود قرار می‌دهد.

تبعیضاتی که بخاطر نژاد، جنسیت، مذهب و مواردی این چنین انجام می‌پذیرد، می‌نویسم. اشتغال اصلی من در شرایط فعلی نویسندگی است اینکه قدر مرادانند یا نه، در کل برایم زیاد مهم نیست بلکه اصل این است که ادامه در صفحه ۸

س - اظهارات شما بحثهای فراوانی را در دور و نزدیک موجب شده است. می‌توانم از شما خواهش کنم که خود را برای خوانندگان مجله جنوب آسیا معرفی کنید.

ج - من خود را نویسنده‌ای کوچک می‌شمارم. درباره

ماهنامه

توفان

ارگان سیاسی مشترک جهت تدارک کنگره مؤسس حزب واحد طبقه کارگر ایران

سال اول - شماره ۴ - دی ۷۳ - مارس ۹۵

سر نوشت غم انگیز نوگرایی مذهبی

در ماه دی سال جاری مهدی بازرگان، بنیان‌گذار «نهضت آزادی»، اولین نخست‌وزیر انقلاب اسلامی، و عضو شورای انقلاب، در راه عزیمت به کشور «شیطان بزرگ» در میان راه در اثر حمله قلبی درگذشت. بازرگان ترجیح داد بجای رفتن به «حرم مطهر حضرت رضا» و بستن دخیل به ضریح آن و طلب شفا از وی به اروپا و آمریکا بیاید و زیر دست «نجس» عیسویا قرار گیرد و شاید «خون عیسوی» به بدنش تزریق شود و گوشت ذبح اسلامی نشده تناول کند ولیکن هرچه ممکن است دیرتر رهسپار بهشت برین گردد که اینقدر روحانیون در وصف آن افسانه‌ها بافته‌اند. بازرگان ترجیح داد مانند بنی صدر از هوایما برای مسافرت به سوئیس استفاده نماید و منتظر «امداد غیبی» که سوار بر اسب سفید کوه‌بیکر از راه برسد و وی را بر ترکش بنشانند، نشیند. بازرگان نه میخواست و نه میتوانست از خرافات دین ببرد، همانگونه که بنی صدر نتوانست از اشعه ساطع از موی زنان جان سالم بدر ببرد و معلوم نیست امروز در فرانسه در محاصره این همه موهای افشان فرانسوی چه زجری میکشد. ظرفی میگفت این اشعه مرموز همان پدیده جدید الکترواسموگ - Elektrosmog - تأثیرات میدانهای مغناطیسی در فضای زندگی بشری است که قبلاً اسلام از وجودش خبر داشته است و مردم را از ساطع شدن این اشعات برحذر میداشته است.

نه بازرگان، نه شریعتی، نه بنی صدر و نه سایرین که در راه بازرگان پای گذارده‌اند، هیچ چیز نویی نیافریدند، آنها تنها به میت‌ها رنگ زندگی میزدند، کهنه را در بازار اجتماعی بجای نو قالب میکردند و به «خلق‌الله» ادامه در صفحه ۲

کامیابی‌های شوروی استالینی در صفحه ۸

چپ کیست؟

انقلاب ۱۴ ژوئیه فرانسه ناقوس مرگ عصر فئودالی را نواخت و قدرت را از دست فئودالها به بورژواها منتقل ساخت. در طی سالهای انقلاب در میان شرکت‌کنندگان در انقلاب دو صنف به طرز برجسته‌ای از یکدیگر متمایز شدند. بورژوازی بزرگ و توده ملت.

در یک طرف صاحبان مزیای و امتیازات قرار داشتند که با تداوم انقلاب مخالف بودند و هرآن میخواستند که آتش انقلاب را با برخی اصلاحات فرو نشانند و از سوی دیگر طبقه سوم که انقلاب یگانه امیدش بود و می‌خواست انقلاب ۱۴ ژوئیه ۱۷۸۹ و سقوط باستیل را که قدرت را از چنگ فئودال‌ها بدر آورده، به دست بورژوازی سپرده بود، تکمیل نماید. توده مردم مایل نبودند که فقط بورژوازی از نعمات انقلاب بهره‌مند گردد. «ژاکوبینها» نماینده جناح انقلابی دموکرات در انقلاب فرانسه بودند. لویی شانزدهم که سلطنتش در خطر بود، با شم شاهانه خود، همچون محمدرضا شاه در ۲۸ مرداد، فرار را بر قرار ترجیح داد تا با توسل به نیروهای پروس آلمان و اتریش (بخوانید آمریکا و انگلیس - توفان) به سرکوب ملت فرانسه متوسل شود. وی بعدها به سزای این خیانتش رسید و درس عبرت‌انگیزی به تاریخ داد. در انجمن قانونگذاری، ادامه در صفحه ۹

از معجزات «اسلام عزیز»

در «اسلام عزیز» میان اختلاس و دزدی فرق است. اختلاس به آن نوع دزدی اطلاق میشود که رقمش از قیمت یک آفتابه بر مراتب بیشتر است. اگر اختلاس در حد قیمت آفتابه و یا کمتر از آن باشد، به آن دزدی و همانطور که در میان عوام معروف است، آفتابه‌دزدی میگویند.

«اسلام عزیز» هرگز نمی‌تواند آفتابه دزدی و آفتابه دزد را تحمل کند و لایحه‌ای دارد بنام قصاص که در آن بدقت و بشدت قصاص آفتابه‌دزدی را تعیین کرده است. آخوندها پس از آنکه برگردۀ انقلاب ایران سوار شدند و آنرا به بیراهه کشیدند، چپ و راست با ساطور رحمت اسلامی به قطع دست از میج مشغولند تا آفتابه‌دزدی را از خاک اسلامی برفکنند.

«اسلام عزیز» با اختلاس‌گران کاری ندارد چون این آفتابه‌دزدها ایند که میتوانند برای «اسلام عزیز» خطرناک شوند. لیکن حمایت از اختلاس‌گران و تغییر مناصب آنها بدون آنکه خون از دماغ کسی بریزد در مصلحت «اسلام عزیز» است. چون از قدیم گفته‌اند که چاقو دسته خوش را نمی‌برد.

۱۲۳ میلیارد و ۹۰۰ میلیون تومان از حساب بانک صادرات در گشت و گذار بوده و بانک صادرات ظاهراً ادامه در صفحه ۵

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی

سرنوشت غم‌انگیز...

می‌فروختند. آنها نمایندگان طبقات بالنده اجتماعی نبودند، آخرین نمایندگان طبقات میرنده اجتماع‌اند که بزرگترین دستاوردشان جمهوری اسلامی است. وجه مشخصه همه این رهروان در عرصه سیاسی، مبارزه با کمونیسم، مبارزه با اندیشه‌های بخش بشری است. بازرگان آنرا به زبان خودش اقلیت ناچیز نیم درصدی مینامید و بنی صدر آنرا در کنایه به پرولتاریا یعنی توده‌های عظیم زحمتکشان میهن ما «ملاتاریا» میخواند. بنی صدر جوهر ضد کمونیستی‌اش تا بدان حد به عرش رفته است که کثافتی را که رژیم خمینی و جمهوری اسلامی برای ما به ارمغان آورده است نه ناشی از ماهیت این رژیم بلکه به کنایه به دنباله‌روان پرولتاریا نسبت میدهد. یکی اولین نخست وزیر ایران در زمان انقلاب بود و دیگری یار غار خمینی و اولین رئیس جمهور اسلامی. فوت شرعی به وی مجال نداد تا به او نیز از این نمذکلاهی برسد.

صفحات مطبوعات را که امروز باز میکنید، سراپا تعریف و تمجید از بازرگان و یا حداکثر انتقاد از برخی اقدامات، بی‌تفاوتی‌های سیاسی وی در دوران زمامداری‌اش و یا سکوتش در قبال این همه پستی و دنائت رژیم جمهوری اسلامی است. آنها اخلاق پاک بازرگان را از وجود اجتماعی بازرگان جدا میکنند و بخشاً از وی به حمایت برمیخیزند. ما نمی‌توانیم صرفاً به این شیوه برخورد بسنده کنیم.

بازرگان را باید بمثابة نماینده یک نسل از جوانان ایران در اواخر سالهای ۲۰ و فعالیت‌های سیاسی‌اش تا اواخر سال ۱۳۷۳ مورد بررسی قرار داد که تجلی طرز تفکر معینی در جامعه ما بود. تفکری که از دل آن نمایندگان دیگری نیز نظیر شرعی، بنی صدر... بروز کردند و در این راستاست که میتوان به نقش اجتماعی این جریان فکری پی برد.

بازرگان در یک خانواده مذهبی و تاجر آذربایجانی بدنیا آمد و توانست این پیوند مذهبی خانوادگی را با «تجارمحترم بازار» در طی زندگی‌اش همواره حفظ کند. تجاری که حضرت عبدالعظیمشان در شبهای جمعه فراموش نمی‌شد، جلسات روضه‌خوانی، شربت پخش‌کنی را از یاد نمی‌بردند و در کنارش برای خوردن نزل پولهایشان کلاههای شرعی در اندازه‌های مختلف درست میکردند و آنرا از الطاف پروردگار بحساب می‌آوردند.

بازرگان به همراه اولین کاروان محصلین اعزامی ایران به خارج از کشور اعزام شد و در فرانسه به تحصیل مشغول گردید. بازرگان تنها محصلی نبود که به فرانسه رفت و تنها محصلی نبود که در اروپا درس میخواند، در کنار بخش بزرگی از جوانان ایرانی که با عقاید سوسیالیستی آشنا شدند و به ایده کمونیسم روی آوردند، نظیر دکتر ارانی و یا بخش بزرگی از رهبران

«حزب توده ایران» در دوران نخست فعالیت خود، دستاورد بازرگان برای وطنش در کنار آموزشهای علمی تلاشی پی‌گیر و ناموفق برای آشتی علم و دین بود. وی که از یک خانواده مذهبی به فرانسه پیشرفته می‌رفت، نه تنها رشد عظیم علوم را با چشم میدید، بلکه در آنجا با پدیده جدیدی نیز روبرو شده بود و آن مشارکت مردم در مبارزه عظیم ضد فاشیستی فرانسه بود. بازرگان تأثیرات جنبش کارگری، تأثیرات افکار ماتریالیسم دیالکتیکی را بر افکار سایر محصلین ایرانی حس میکرد و بنابر ماهیت طبقاتی خود تلاش میکرد ایدئولوژی مذهبی را از زنگار تاریخ بزدايد، جلا دهد و در مقابل ایده سوسیالیسم عرضه نماید و در این راه آشتی علم و دین لازم بود. وی باید اثبات میکرد که احکام دین دارای ماهیتی علمی هستند. وی به این نکته پی برد و در توضیح آن نوشت: «همراه و همدوش نسل اخیر ایرانی که مسلماً نقش موثری در این پیچ عظیم سیر تاریخ کشورمان دارد و در حال تخلیه و تحویل به نسل دیگر است میباشیم. تا حدودی مطلع و معرف افکار نسل روشنفکران ایران اخیر هستیم. نسل حاضر که ما موسسین نهضت آزادی ایران متعلق به آن میباشیم در حکم نسل لولا یا مفصلی در تاریخ ایران بشمار میرود واسطی هستیم مابین نسلهای قدیم ایران که قرن‌ها به یک منوال و افکار راکد و ساکت بوده‌اند و نسل آینده‌ایکه که باید انشاءالله استقرار و استقلال و عظمت پیدا کند.»

بازرگان در جای دیگری در توضیح رسالتی که برای خودش می‌دید می‌آورد: «بنابراین ارمغانی که هفت سال بعد از مراجعت به کشور تحویل هموطنان و مخصوصاً جوانان دادم، مقاله «مذهب در اروپا» بود». بازرگان هفت سال پس از بازگشتش از اروپا ارمغانی از مبارزه مردم اروپا برای دستیابی به دموکراسی، احترام به حقوق بشر، مبارزه علیه نژادپرستی ندارد که به جوانان میهن ما بدهد، تلاش وی در جهت نوگرایی مذهبی است و این را به حساب افتخارات خود میگذارد. اولین فعالیتهای اجتماعی بازرگان تقریباً همزمان با تاسیس حزب توده ایران و استقبال زحمتکشان و روشنفکران از این حزب است. وی خودش می‌نویسد: «ولی فعالیت منظم من در زمینه‌های اجتماعی مذهبی اولین مدرک آن همین مقاله مذهب در اروپا است که در سال ۱۳۲۱ در کانون اسلام آغاز شده و در آنجا بود که برای اولین بار با آقای طالقانی آشنایی و ارادت پیدا کرده یک همکار صمیمانه مداوم پیدا کردم.»

بازرگان سپس در زمینه مطهرات و اینکه چرا «آب کر» در اسلام ظاهر شناخته شده است به کتاب تاسیسات بهداشتی به بحث مربوط به تخلیه و تصفیه فضولات اشاره کرده و شباهتهایی بین آن مواد جایزالتیم پیدا

میکند و در «کانون اسلام» درباره آن بحث کرده و سرانجام فشرده آن بحثها را در کتابی بنام «مطهرات در اسلام» منتشر میکند که در آن «کلیه احکام طهارت و نظافت اسلامی از دریچه تصفیه بیوشیمی و به استعانت قوانین فیزیک و شیمی و فورمولهای ریاضی» مورد بررسی وی قرار میگیرد و «علمی» توضیح داده میشود. بازرگان در تلاش مستمر است که به زور قیای علم را بر تن دین بیوشاند، آسمان ریسمان بهم بیافد تا مثلاً ثابت کند، «آب کر»ی که بوی گندش هنوز در نیامده و رنگش عوض نشده باشد قابل خوردن است و چنانچه کسی پس از آشامیدن چنین آبی به مرض حصبه دچار شد آن دیگر جزء مقوله مطهرات اسلامی نبوده بلکه آنرا باید در چارچوب قضا و قدر اسلامی جستجو نمود. بازرگان با این اقداماتش یک هدف اجتماعی را دنبال میکند و آن را خود چنین توضیح میدهد:

«بطوریکه بعدها از مقدمین انجمن شنیدم، دنیا آمدن آن جنبه دفاعی و عکس‌العمل مبارزه‌ای داشت. در دانشگاه تهران دو دسته با دو دست بکار افتاده و در میان جوانان ما سخت تبلیغ میکردند - توده‌ایها و بهائیها. مخصوصاً برای دانشجویان غریب شهرستانها عرصه را خیلی تنگ میکردند. بچه مسلمانها که شاید عده‌ای از آنها در کانون اسلام پای تفسیر قرآن آقای طالقانی آمده بودند به رگ غیرتشان برخورد کرده بود - انجمنی تشکیل دادند که اساسنامه چاپی آنرا تقدیم کردم. آقای مهندس سحابی در مرحله نقص و صلاحیت دادگاه عدم تفحص و توجه به این اساسنامه را از نواقص عمده پرونده‌ها شمردند. بنابراین لازم است که حالا ما رفع نقیصه نمائیم و انجمن اسلامی دانشجویان را آنطور که هست معرفی کنیم. بر طبق کتابچه چاپی مرام انجمن در چهار ماده بشرح زیر اعلام شده است:

- ۱- اصلاح جامعه بر طبق دستورات اسلام
- ۲- کوشش در ایجاد دوستی و اتحاد بین افراد مسلمان مخصوصاً جوانان روشنفکر.
- ۳- انتشار حقایق اسلامی بوسیله ایجاد موسسات تبلیغاتی و نشر مطبوعات.
- ۴- مبارزه با خرافات.

برای آنکه آقایان دادرسان از طرز تفکر و روحیات آنروز جوانان مسلمان دانشگاه تهران و در ده‌های آنها اطلاع حاصل فرمایند، قسمتی از مقدمه اساسنامه یا «هدف‌ها» را میخوانیم. خصوصاً از آن جهت که بذر کاشته شده بلافاصله در تمام دانشکده‌های تهران سراز خاک درآورد و علیرغم فقدان وسائل تسلیم مشکلات و مخالفت‌های فراوان نشده‌اند و بحمدالله هنوز برقرار است.

سرنوشت غم‌انگیز...

بلکه در تمام دانشگاه‌های ایران و حتی در آمریکا و پاره‌ای ممالک اروپا شعبه یا دامنه و نظیر پیدا کرده است. و بعداً که دانشجویان عضو انجمن فارغ‌التحصیل گردیدند و مهندس و پزشک و معلم و غیره شدند انجمن‌های اسلامی مهندسين - پزشکان - معلمین و غیره تاسیس شده است و آن شبکه بزرگ یک مکتب و نیروی را تشکیل داده است».

آقای بازرگان نیروی را تشکیل داد که قشری از روشنفکران ایرانی را از کار انقلابی برحذر داشته و به جاده صاف‌کن بنیادگرایی مذهبی بدل کرد. وی این قشر را برای مبارزه با کمونیسم پروار کرد و در اوج مبارزه مردم در انقلاب شکوهمند بهمین برگردۀ انقلاب نشاند تا زهرش را بریزد. بازرگان خطا نکرد، بازرگان بر اساس منطق طبقاتی حرکت نمود. وی در جای دیگر می‌آورد:

«بعد از «مذهب در اروپا» و «مطهرات در اسلام» که جنبه دفاع از دینان و از حقیقت و عمق اسلام داشت، چون چنین ادعا شده بود که اسلام جوایگوی کلیه مسائل معنوی و مادی زندگی اعم از فردی و اجتماعی میباشد، هر موضوع و مشکلی به آن عرضه میشد. یکی از مسائل و مطالب آن دوره که کاملاً جهانی و نسبتاً کهنه بود ولی انعکاس آن بتازگی در اذهان و شئون کشور ما طنین انداخته و محافل سیاسی و دینی و اداری و اجتماعی را بخود مشغول داشته بود افکار ماتریالیست و کمونیست بود. حزب توده ایران با میراث وسیع سوابق تشکیلاتی بسیار قوی کمونیسم بین‌الملل و با پشتیبانی که به سیاست‌های خارجی داشت و همچنین با منطق و اصول تازه و تیز آن جوانان ایران را در معرض تهدید و تسخیر قرار داده بود. مرام و مسلک توده تنها جنبه سیاسی ضد دولتی نداشت بلکه به سراسر افکار و آداب عقاید تجاوز مینمود. بدیهی است که چنین وضعی نمیتوانست قابل قبول و تحمل همه کس باشد. مخصوصاً از نظر یک مسلمان که مرام کمونیستی با وجود نقاط اشتراک چند از نظر طرفداری از مظلوم و کارگر و داعیه مساوات و عدالت اختلاف‌های اساسی و اصول مهمی «بلحاظ جهان‌بینی و مبدأ و مقصد زندگی» با اسلام دارد. فکر میکنم لازم نباشد در این دادگاه از تأثیر و موقعیتی که افکار توده‌ای مخصوصاً در سنوات ۱۳۲۱ - ۱۳۳۴ در کلیه شئون کشور ما بازی کرده است صحبتی بنمایم و تزلزلی را که در مقامات دولتی و دربار ایجاد نموده بود گوشزد کنم. در هر حال ارکان خانوادگی و دینی و ملی و اداری ما را تهدید میکرد یا لاقلاً تحت تأثیر گذارده بود.

در برابر چنین سیل همه چیزبرانداز سه طریق یا در سه جبهه امکان مقابله یا مبارزه وجود داشت»

بازرگان که از کمونیسم بعنوان سیل همه‌چیزبرانداز صحبت میکند، «ساواک» شاه را مورد انتقاد قرار میدهد که راه مبارزه با کمونیسم را نیاموخته است. وی به عوامل در قدرت پیشنهاد میدهد که کمونیسم را با نیروی مذهبی در هم شکنند و آنگاه سه جبهه مقابله با کمونیسم را برمی‌شمارد:

«۱ - از طریق نظامی و پلیسی یعنی با زور.
۲ - از طریق سیاسی و ملی و دولتی.
۳ - از طریق فکری و عقیدتی.
راه اول را نیروهای انتظامی (بخصوص بعد از کودتای ۲۸ مرداد) در پیش گرفتند.
راه دوم در داخله کشور با تشکیل و توسعه احزاب و افکار ملی و اجتماعی امکان‌پذیر میشود و در خارج کشور با مذاکرات و معاملات و دیپلماسی و برگرداندن نفوذهای خارجی. چنین اقداماتی در آن سالها به هیچوجه از طرف دولتهای برسر کار اجرا نگردید و احزاب و اجتماعات ملی نیز با تشکیل نشده بود یا اگر شده بود عنایت و عمقی نداشت.

راه سوم که مبارزه در زمینه فلسفی و فکری و ارائه مکتب رقیب و مافوق باشد، همان است که ما انتخاب کردیم.
وظیفه دینی و ملی ما بدون آنکه دستور یا دستمزد از جانی بگیریم و بدون آن که دولت ایران و دولتهای غربی ضد شوروی اصلاً اطلاع و اعتنائی نسبت به آن حرکت ضعیف اولیه داشته باشند ایجاد میکرد که با این مکتب مبارزه نمائیم. اما نه مبارزه بسوسیلۀ سرنیزه و خدعه و بازندان و شکنجه‌هاییکه دولتهای بعد از ۲۸ مرداد در پیش گرفتند. با سلاح عقیده و منطق اولاً و از طریق فعالیت و خدمت ثانیاً. (و آنجا که کار منطق اسلامی کارگر نشد منطق لاجوردی بمیان آمد یعنی همان خدعه، همان دشنه، همان اسیدپاشی، همان تجاوز، همان شکنجه و همان تیرباران - توفان)

وجهه ملی مبارزه با کمونیسم را در بحث دیگری بعداً بعرض خواهم رساند و فعلاً بوجهه دینی آن می‌پردازم.

یک‌عده از سخنرانها و انتشارات اینجانب در انجمن اسلامی دانشجویان از سالهای ۱۳۲۲ به بعد مستقیماً متوجه و متعرض افکار مادی و اشتراکی بود. از جمله آنچه بعداً تحت عنوان «اسلام یا کمونیسم» چاپ و منتشر میشد. مندرجات و منظور از آن سخنرانی دو سه جلسه‌ای در صفحه اول در سه عبارت «از خداپرستی تا خودپرستی - اسلام یا کمونیسم - آخرالزمان» خلاصه و معرفی شده است. در آنجا سعی شده نشان داده شود که

سیر طبیعی و فعلی دنیا طوری است که آینده دنیا آئینی و چاره‌ای جز توسل به اسلام یا کمونیسم ندارد و تمام مکاتب و مذاهب دیگر از بین رفتنی است و آخرالزمان مورد اشتیاق و انتظار ما چگونه میتواند باشد. این کتاب جواب و حمله به آن دو عاملی بود که عرض کردم موجد انجمن اسلامی دانشجویان در دانشگاه شده بود: کمونیسم و بهائیت».

رژیم خمینی هم مطابق همین رهنمود عمل کرد. هم با کمونیسم جنگید و هم کوشید بهائیان را نابود سازد. مهندس بازرگان در دادگاه نظامی در تبرئه نهضت آزادی سیاست خود را در مبارزه با کمونیسم برخ دادستان میکشد تا به وی بفهماند که نهضت وی در جنبه ضدکمونیستی‌اش در خدمت مقاصد دستگاه قرار دارد و چنین ادامه میدهد:

«مبارزه با توده‌ایها - در آن روزگار اداره یک دانشکده کار آسانی نبود. مشکلتر از مسائل تعلیماتی و فنی و اداری و مالی و انسانی نبرد با توده‌ایها بود. یقیناً میدانید که حزب توده سنگر اصلی خود را دانشگاه قرار داده بود و حداکثر قدرت و فشار توده‌ایها در همان سنوات ۱۳۲۴ - ۱۳۳۰ از حکومت قوام‌السلطنه تا دولت ملی جناب آقای دکتر مصدق بود. ما از همه طرف، از ناحیه دانشجویان - استادان - کارمندان - پیشخدمتها در محاصره بودیم. شاگردهای توده‌ای باشگاه دانشگاه را تصرف کرده بودند، در کارگاهها میتینگ میدادند، به کارگران و کارکنان دستور تعطیل صادر میکردند، ادعا داشتند که باید در برنامه‌ها و تصمیمها در شورای دانشکده دخالت نمایند، اطاعت و انضباط از مدرسه نداشتند، به انواع اهانتها و جسارتها مشبث می‌شدند. بکلی شیرازه آموزش و پرورش و اداره کار را گسیخته بودند. حقیقتاً روزگار سیاهی داشتیم. بخاطر دارید که کار بجایی رسید که روزی شورای دانشگاه را محاصره و استادان را حبس کردند و آن فضاخت را بیار آوردند!...

علت این جرأت و قوت این بود که از دو جهت و در دو جبهه پشتگرمی محکم داشتند و من با کمال قدرت باید در این دادگاه بصراحت بگویم. اول اینکه یک عده استادان در شورای دانشکده و شورای دانشگاه بوضع عجیب و با سفسطه و مغلطه‌هاییکه، بیانات سرکار دادستان پس از سالها خاطره اش را برایم زنده کرد، او بی‌نظمیها و خرابکاریهای آنان و دخالت سیاست در دانشگاه طرفداری میکردند. با آنکه این آقایان بهمیچوجه اکثریت نداشتند ولی متأسفانه سست عنصری و ترس و تردید استادان و روسای دیگر همه جا ادامه در صفحه ۴

سرنوشت غم‌انگیز...

میدان را بر آنها باز میکرد. ثانیاً - مصیبت اینجاست از طرف دستگاههای انتظامی و ارتش تقویت و شاید تحریک میدادند.

این اظهارات شاید برای شما ایجاد تعجب و اعتراض نماید. زیرا از پس مطبوعات مأمور و رادیو و تبلیغات دولتی افسانه تقویت حزب توده و همکاری جبهه ملی و جناب آقای دکتر مصدق را در چشم و گوشها فرو کرده‌اند، اگر نتوانسته‌اند چنین خلاف حقیقتی را بکسی بقبولانند، لااقل موفق شده‌اند که احتمال و امکان عکس آنرا خیلی بعید و بلکه محال جلوه داده باشند.

البته دادگاه حاضر محل بحث و تفضیل زیاد در این باره نیست و بنابراین به یک نمونه و یک حکایت اکتفا میکنم که شخصاً ناظر آن بوده‌ام. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل:

بنده علاوه بر اداره دانشکده کماکان دروس سابق خود را بعهدہ داشتم. غالباً مصادف با اعتصاب دانشجویان و تعطیل کلاسها میشدیم که سرخ و بهانه اصلی را توده‌یها راه انداخته بودند و با آنکه در هر کلاس بیش از سه چهار نفر از آنها شناخته نبودند ولی با تصمیم و تدبیر و تهدیدهایی که معلوم است کاری میکردند تا شاگردان دیگر هم جرأت نکنند آنروز به کلاس بیایند. ولی در دو دانشکده (پزشکی و فنی) عده قابل توجهی دانشجویان افسری داشتیم که لباس نظامی بستن داشتند، شبها در دانشکده افسری میخوابیدند و همیشه یک افسر فرمانده مخصوص همراه آنها و مسئول کارهایشان بود که غالباً خود را در دسترس قرار میداد. ما برای نظم کلاسها و شکستن اعتصابهای توده‌ای روی این دانشجویان نظامی حساب میکردیم.

در یکی از آن روزهای تصمیم به اعتصاب بعد از آنکه بنده سرکشی بکلاسهای دیگر و به آقایان استادان کرده تا اندازه‌ای خیالم نسبت به عده‌ای از کلاسها راحت شد. جزوه درسی و دفتر حاضر غایب کلاس چهارم شعبه الکترومکانیک را زیر بغل گرفته بطرف کلاس رفتم. بعضی از دانشجویان سیویل که در سرسرا و راهرو بودند مثل اشباح از پیش پام فرار کردند. در کلاس که وارد شدم احدی دیده نمیشد پیشخدمت را فرستادم کتابخانه، برگشت گفت اکثریت بچه‌ها آنجا هستند ولی بکلاس نمی‌آیند و منتظرند دو سه نفری حاضر شوند تا بقیه هم بیایند. یک دانشجوی نسبتاً مسن و بسیار فهمیده و معقول در بین افسریها داشتیم او را صدا زده گفتم برو رفقای نظامیت را بگو بیایند سرکلاس بعد از چند دقیقه دست خالی و خجالت‌زده برگشت و حاضر شد خودش سردرس

بنشیند. بنده هم در دفتر سایر دانشجویان را غایب گذارده مدتی انتظار کشیدم و مثل اینکه عقب سروان فرمانده دانشجویان افسری هم فرستادم ولی اتفاقاً در آنروز نبود یا نیامد. سایر کلاسها بعضی تشکیل و برخی تعطیل شده بود.

فردای آنروز طی نامه رسمی به دانشکده افسری گزارش جریان و غیبت دانشجویان را داده خواستار تنبیه آنها و توضیح شدم. بعد از چهار پنج روز جواب رسمی رسید که «ما تحقیق کردیم معلوم شد در آنروز همه دانشجویان افسری حاضر بوده‌اند ولی استادان به کلاسها نرفته‌اند!» (یعنی آقای بازرگان به رکن دو ارتش خدمت میکرد و کمونیستها را به رکن دو ارتش معرفی میکردند). به این امر مباحثات نیز میکند - توفان)

آن جناب سروان (با ستوان یکم) فرمانده مسئول دانشجویان افسری را که در روز بخصوص غیبت کرده بودند بعد از چهار پنج سال که بدرجه سرگردی رسیده بودند در سال ۱۳۳۴ در فرمانداری نظامی تهران موقعیکه برای اولین بار بازداشت و مورد بازجویی قرار گرفتیم در اطاق بازجو دیدم!

ضمناً اولین فرمانده مسئول دانشجویان افسری قبل از جناب ایشان و قبل از دوره ریاست بنده، سروان روزبه معروف بود!

منظور آنکه مبانی سازمان افسری متشکل و بسیار قوی حزب توده که مربوط و منسوب به دوران حکومت دکتر مصدق مینمایند در دوره‌های جلوتر و با چنین حمایت و هدایتی در محیط خود دانشکده افسری و ارتش ریخته و پرورش یافته شده بود. تعداد زیادی از دانشجویان غیر نظامی ما نیز که توده‌ای شدند تحت تأثیر و تعلیمات سروان روزبه و شاگردان افسر ایشان بودند.»

آقای بازرگان که در چند خط بالا حتی برای سرکوب اعتصاب دانشجویان از توسل به فرماندهان نظامی ابایی ندارد و افسران ارتش را لو میدهد تا مطابق قوانین حکومت دیکتاتوری سر از نشان جدا کنند در چند خط پائین‌تر می‌آورد:

«در مبارزه با توده‌یها ما نه زور و نیرنگهای فرمانداری نظامی و سازمان امنیت را داشتیم و بکار بردیم و نه یک میلیارد و نیم دلار از آمریکا کمک بلاعوض گرفتیم. معذالک فکر میکنم از طریق مواجهه فکری و عقیدتی و ابراز مکتب و خدمت عملی بیشتر توفیق یافتیم و بیشتر حق افتخار داریم!»

حق افتخار برای او دادن و سرکوب هواداران طبقه کارگر. بازرگان دیروز فرقی با بازرگان امروز ندارد و

سیاست وی از جاده اصلی منحرف نشده است. تجربه تلخ ۱۶ ساله رژیم جمهوری اسلامی نشان داد که مذهبیین جز با تکیه بر غداره و تبر نمی‌توانند بر مسند حکومت دوام بیاورند. آنچه آن‌ها ندارند نظریه منطقی و علمی است که قادر باشد حتی عقل متوسط را قانع کند و آنجا که در جبهه نظری از کمونیستها شکست خوردند راهی برای ایشان باقی نماند تا به همان شیوه رکن دو ارتش و کمک از دستگاههای شکنجه آمریکایی و انگلیسی با کمونیستها به مبارزه برخیزند. جمهوری اسلامی در این عرصه و تکامل شکنجه جسمی به روانی دست همه شکنجه‌گران محمدرضاشاهی را از پشت بسته است و اگر بخواهیم با منطق اسلامی حرف زده باشیم رژیم جمهوری اسلامی در طی این مدت بنابر وظیفه الهی که بر عهده دارد در زمینه تحقق «نهی از منکر» گام میزده است.

بازرگان در عین حال به عجز خود در مبارزه با کمونیسم در سالهای ۲۰ تا ۳۰ معترف است و می‌آورد:

ما با مراقبت و زحمت زیاد موفق میشدیم علیرغم کارشکنیهای حزب توده نگذاریم چرخ درس و کار دانشکده از حرکت بیفتد، سهل است که پیشرفت هم داشتیم. انضباط را به هر تدبیر و تمهید شده حفظ میکردیم ولی یک چیز از عهده عمل و قلمرو نظر ما خارج بود. ما در دل دانشجویان و جوانان بطور کلی راه نداشتیم، ضمناً نمی‌خواستیم دورویی و تزویر کرده بکسی دروغ بگوییم. یعنی خود را ظاهراً مخالف ورود به سیاست و اعمال غرض در دانشگاه نشان دهیم ولی خودمان حزب سازی و دسته‌بندی و ناجوانمردی کرده موافقین را سوگلی و جاسوس نمائیم و به مخالفین نمره رد بدهیم یا آنها را بی‌جهت تحویل مامورین انتظامی بدهیم. ولی بطور محسوس میدیدیم نفوذ توده در میان دانشجویان و دانش‌آموزان در بسط و شیوع بود.

قبلاً عرض کرده بودم که دو عامل از توده‌یها پشتیبانی و بتوسعه آنها کمک میکرد. آن دو عامل از جنبه عملی بود. از جنبه نظری و فکری نیز دو عامل بسود آنها کار میکرد:

۱- نیروی ایدئولوژیک و جلب و جاذبیتی که سلحوظ مترقی بودن و مخصوصاً تحرک (دینامیسم) روی افکار داشت و شالوده فلسفی و علمی که به آن داده بودند.

۲- خالی بودن زمینه و اینکه در برابر موج و فشار کمونیسم تقریباً هیچ مکتب سیاسی و امید نجاتی به جوانان عرضه نمی‌شد.

البته انجمنهای اسلامی سد بزرگی بلحاظ عقیدتی و استدلالی در برابر فلسفه ماتریالیسم آنها ایجاد کرده و یک عشق و ایمانی در آن عده معدود ادامه در صفحه ۶

از معجزات ...

توجهی به آن نیک کرده است. مگر سرمایه خود بانک صادرات قدر است که نقل و انتقال یک چنین رقمی به این بزرگی جلب نظر نمی‌کند؟ اگر توجه کنیم که بودجه جاری سال ۱۳۷۳ معادل ۴۰ میلیارد دلار و هر دلار را حتی اگر در زمان اختلاس با نرخ شناور ۱۵۰ تومان بانک مرکزی محاسبه کنیم، ۵۰ نفر مختلس دیگر کفایت تا کل بودجه کشور ۶۰ میلیونی ایران را بالا بکشند، و اگر درآمد حاصل از فروش نفت در سال ۱۳۷۴ را که طبق محاسبات بسیار خوشبینانه ۱۴/۳ میلیارد دلار برآورد شده است، در نظر بگیریم، تعداد مختلسین برای چاییدن آن به ۲۰ تن کاهش می‌یابد. سوسید دولت بر کالاهای ضروری برای سال آینده مبلغی بالغ بر ۱۲ میلیارد دلار در نظر گرفته شده است، کفایت که ۱۷ نفر ناقابل مبلغ مورد اختلاس را بالا بکشند تا دیگر «اقتشار آسیب‌پذیر» حسابشان با «کرام‌الکاتبین» باشد.

نشریه «پیام دانشجوی بسیجی» در شماره ۱۱ بهمین خود نوشته است که اگر این رقم سرسام‌آور را به اسکناسهای ۱۰۰ تومانی تبدیل کنید و این اسکناسها را از درازا یک‌دیگر متصل کنید، طول این اسکناسها بیش از ۱۸ میلیون کیلومتر میشود و ما اضافه میکنیم که با در نظر گرفتن یک چهل میلیونی‌ام دور کره زمین که متر باشد، آنگاه با این پول میشود دور کره زمین را ۴۵۰ دور چرخید. در خاتمه نظر خوانندگان را به اصل مقاله نشریه «پیام دانشجوی بسیجی» معطوف میداریم که در شگفت مانده که چگونه امکان دارد در کشور معجزه‌خیز ایران از شخص بدهکاری یکبارہ طلبکار بسازند.

دحال در مورد این کلاهبرداری توضیحاتی میدهیم و بعد به تجزیه و تحلیل آن می‌پردازیم:

گفته میشود که آقای مرتضی رفیق‌دوست دارای نمایشگاه فروش اتومبیل است و خانم ایشان از افراد اصلی هستند که فاضل خداداد، کلاهبردار اصلی، از اعتبارشان استفاده کرده و بدینوسیله در مدت چند ماه از اعتبار ۱۲۳ میلیارد تومانی برداشت کرده است. اما به دلیل تأخیر در آخرین پرداختی آقای خداداد، که همان ۶/۵ میلیارد تومان میباشد، قضیه لو می‌رود. در ضمن، میگویند که اموال این فرد و آن فرد! در اوایل انقلاب مصادره شده است. به هرحال، با روشن شدن فاجعه، فاضل خداداد به خارج فرار میکند و سپس با مساعدت آقای رفیق‌دوست به داخل باز میگردد. اخیراً هم املاک و مستغلات خداداد را به نفع بانک صادرات مصادره کرده‌اند و بسیار شنیدنی است که در ته کاسه این پرداختهای نقدی و

دریافتهای غیرنقدی بانک و خداداد، بالاخره بانک بدهکار میشود! و وجه کلانی نیز به ایشان عودت داده میشود و آخرین چک مربوط به این دستخوش! یک چک بیش از ۶۰۰ میلیون تومانی است که بعد از برگشت آقای سیف مدیر عامل بانک صادرات و آقای محسن رفیق‌دوست از سفر انگلیس، به امضای آقای سیف میرسد و به آقای خداداد پرداخت میشود؟! انگار نه انگار که ۱۲۳ میلیارد تومان توسط همین شبکه کلاهبرداری شده یا سوءاستفاده شده یا اختلاس شده یا دزدی شده یا به قول بعضی‌ها «دبعت» شده است.

به هرحال، جای یک سوال کله‌گنده، به گندگی کلاهبرداری فوق، باقی مانده است و آن هم اینکه آقای کلاهبردار این همه املاک را از کجا آورده است! و یک سوال کله‌گنده هم در صف نوبت ایستاده منتها نگاه این سوال به سوی بانک صادرات است و آن سوال مربوط به نحوه ارزیابی و تقویم است که امیدواریم همچنان که به لطف خداوند بسیاری از مبهمات تاکنون فاش شده، در این زمینه‌ها هم جواب‌های مقرر جواب داده شود و کیف‌های مقدر فراموش نگردد.

از طرف دیگر، امت حزب... به صورتی حساس و تیزبینانه این موضوع را دنبال میکند تا ببیند بر سر این مفسدان فی‌الارض اقتصادی چه خواهد آمد، چرا که پای حیثیت نظام اسلامی در کار است و دیگر کار به جایی رسیده است که با توجهات و باندبازی و خط بازی نمی‌توان آن را پوشاند. مردم حزب... منتظر صدور حکم اعدام از سوی مسئولان قضایی کشور هستند. راستش را بخواهید، اگر این رسوایی در یک کشور دیگر رویداده بود، چند وزیر و نماینده مجلس مجبور به استعفاء می‌شدند، ولی در اینجا خبری نیست، اما مردم بنا به حرمت نظام و حکومت اسلامی، سکوت اختیار کرده‌اند تا ببینند که سرانجام قضیه به کجا می‌انجامد که انشاء... چیزی جز اعدام انقلابی این مفسدان فی‌الارض نخواهد بود.

(نشریه پیام دانشجوی بسیج ۱۱ بهمین)

البته انتظار نشریه «پیام...» برای اینکه به جای معج دست، گردن این نابکاران را بزنند، بیهوده است و آب از آب تکان نخواهد خورد و جوابی به سوال به حقتش که این بابا این همه املاک را از کجا آورده است، دریافت نخواهد کرد. ظاهراً آقای خداداد این املاک را «خداداد» تصور کرده و البته در کار خدا نیز نمی‌توان دخالت کرد. «اسلام عزیز» حتی نام طلبکار را نیز بسامما اختیار کرده است.

ممنوعیت آتن ...

اما چه شده که رژیم اسلامی برغم دراختیار داشتن همه امکانات تبلیغاتی، از رادیو و تلویزیون گرفته تا روزنامه‌های مزدور و جیره‌خوار، نمازهای جمعه و مناظر و مساجد و... موفق نگشته مردم را بسوی اهداف و برنامه‌های «فرهنگی» خود جذب کند؟ چه شده که توده‌های مردم هرروز بیشتر از برنامه‌های فرهنگی-اسلامی رژیم فاصله گرفته و به فرهنگ و برنامه‌های غیراسلامی روی می‌آورند؟ چه شده که مردم ایران به آتن‌های ماهواره‌ای، رادیوهای خارجی و هرآنچه که ضد مظاهر اسلامی و حکومت آخوندی است، جلب شده و نسبت به برنامه‌های فرهنگی رژیم اظهار تنفر می‌کنند؟ بی‌گمان پاسخ غیر از این نیست که رژیم جمهوری اسلامی در همه عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی مظهر عقب‌ماندگی، دشمن تمدن و مدنیت و متعلق به عصر شبانی و توحش و بربریت ۱۴۰۰ سال پیش صحرای عربستان است. رژیم به نیازهای روحی مردم ابداً توجهی ندارد، موسیقی و تئاتر نیز جز ترویج غم و اندوه و اشاعه خلسه، کار دیگری نمی‌کنند. هنر نوع موسیقی شاد، موسیقی‌ای که بوی حرکت و شور و شادی بدهد، ممنوع گردیده است. فرهنگ و هنر در ایران تباه گشته و هنری زشت و بدسینما به زشتی چهره‌های منفوری که هرروزه بر صفحات تلویزیون اسلامی چشم بیننده را آزار می‌دهند، در ایران یک‌تازی میکند و طبیعی است که مردم ایران را با چنین فرهنگ و سیاستی سرسازش نباشد و با اشکال و صور مختلف در مقابل این هجوم ضدفرهنگی و متحجر بایستند. به واقع مردمی که تشنه تحول و پیشرفت و شکوفایی هستند و طالب یک زندگی انسانی با حداقل‌های خواسته‌های اجتماعی-اقتصادی می‌باشند، با تاریک اندیشان جهل و خرافه و بهیمیت کنار نیامده و نخواهند آمد و لایحه مجلس شورای اسلامی در ممنوعیت آتن‌های بشقابی نیز فرجامی جز شکست فزاینده برای ارتجاع به بار نخواهد آورد.

در حقیقت همانگونه که سیاست ممنوعیت ویدئو رژیم با شکست کامل مواجه گشت و ملایان حاکم مجبور شدند، فروش دستگاه ویدئو را در بازار آزاد گذارند و در مقابل مردم عقب بنشینند، این بار نیز در مقابل اراده و مقاومت فرهنگی مردم، شکست خواهند خورد و جز این نخواهد بود.

رژیمی که نه می‌خواهد و نه میتواند به ابتدایی‌ترین مطالبات دموکراتیک مردم پاسخ گوید، رژیمی که راه رشد و ترقی شکوفایی را بر روی خلقهای ایران بسته است، سرنوشتی جز سرنگونی فزاینده در انتظارش نخواهد بود. خلقهای ایران این رژیم انسان‌ستیز را در مقامی خواهند نشانید که شایسته اوست. در کنار محمدرضا شاه، در مزیله تاریخ.

سر نوشت غم انگیز...

جوانان مسلمان پیدا شده بود. ولی در جنب تبلیغات حزب توده کفایت نمیکرد و مخصوصاً خالی از دینامیسم و عمل و وجهه حکومتی بود. جوان خوراک میخواهد. بقول یکی از دوستان مغز و احساسات جوانها مثل سنگهای آسیا است که دائماً میچرخد. اگر گندم به آن رسانید یک عمل مفید انجام میدهند - اگر خرده آهن ریختید با آنها درهم می افتد و اگر هیچ خوراکی به آن ندادید خود را میساید و از بین میبرد. در آن زمان غیر از افکار ماتریالیسم و فعالیت و برنامه های توده ای خوراک دیگری به جوانان درس خوان مملکت عرضه نمیشد. بنابراین مانند یک قشون مهاجم بدون مانع و مخالف پیش میرفت. دین که از ایده آلیسم نشئت میگیرد نمیتواند ماتریالیسم دیالکتیک را دشمن خود نخواند. در همه دنیا تلاش در

هولناکی بر خرافات و پایه های تفکر مذهبی وارد کرد، نمایندگان فکری آنها را وادار ساخت که به تجدید نظر در مذهب بپردازند. این نوگرایی مذهبی با شریعتی، بنی صدر و امثالهم تقویت شد و جاده را برای بنیادگرایی مذهبی آماده ساخت. بسط این توهمات که گویا مذهب نوگرا مترقی است بخشی از روشنفکران ایران را بکام خویش فرو کشید که زیر بال بنیادگرایی را گرفتند و سالها چون مبشران عدالت اجتماعی آزادی و دموکراسی زمینه فکری رشد افکار مذهبی نوگرا را فراهم ساختند. افکاری که طیف وسیعی از بازرگان تا مجاهدین خلق را دربر میگرفت و هریکشی، قشری از مردم را بدنبال خود میکشید. عفریت کریمه بنیادگرایی که در پس این نوگرایی پنهان بود بر این زمینه فکری آماده کسب تاج و تخت برای خود گردید. بنیادگرایی مذهبی فرجام نوگرایی آن بود و در دنیای امروز راه دیگری هم بر آن متصور نیست.

جهت نوسازی مذهب از مدتها قبل آغاز شده است. روحانیون می بینند که با پیشرفت علوم مراوده جهانی انسانها و تبادل تجارب و برخورد فرهنگها، رشد عظیم مبارزات اجتماعی و تشدید تضادهای طبقاتی نمی توان تنها با داده های پوسیده گذشته تحولات جهان کنونی را توضیح داد. آنها اضمحلال خود را در آئینه زمان میگردند و لذا نوسازی مذهبی بازتابی از تلاشهای مذهب برای بقاء طولانی تر است. سرمایه داری نیز این نوسازی مذهبی را تقویت میکند زیرا که میداند توده لامذهب، توده ای که به بهشت آسمانی اعتقادی ندارد و در پی آن میرود که بهشت برین را در همین کره خاکی بر گور سرمایه داری بنا سازد، بسیار خطرناکتر است. سرمایه داران مذهب را آخرین ملجاء خود میدانند و از رنگ آمیزی آن غافل نخواهند ماند. بازرگان در ایران نماینده این تحول فکری بود. رشد جنبش کمونیستی در ایران که ضربات

بازرگان و ...

(مأخذ کلیه نقل قولهای مقالات مربوط به آقای بازرگان در این شماره از کتابهای خاطرات و مدافعات ایشان می باشد)

خرافات، مبارزه ملی و دین

بازرگان بمتابه یکی از مبلغین و مشوقین «انجمن اسلامی دانشجویان» در دانشگاه تهران که در سالهای پیش از کودتای ۲۸ مرداد برای مبارزه با توده ایها ایجاد شده بود از مبارزه این انجمن با خرافات سخن میگوید و بر بند چهارم اساسنامه که مبارزه با خرافات است تکیه میکند.

زمانیکه ملت ایران بیا خاسته بود و برای ملی شدن صنعت نفت در سراسر ایران مبارزه میکرد و وظیفه هر ایرانی وطن پرستی در این بود که مبارزه ضد امپریالیستی مردم را تقویت کند، آقای بازرگان شرط همکاری خود را با دولت ملی دکتر مصدق منوط به خوب آمدن استخاره میکرد. وی میگفت: «چون خود حسبی در بسیاری از اعمال و اقداماتش در کار نفت استشاره و استخاره از قرآن کریم می نمود من هم قبولی خود را مشروط و موکول به استخاره قرآن کردم. برای نماز مغرب به مسجد خدمت آقای طالقانی رسیدیم. آیه عجیبی که نشانه امید و امر بود (از آیات مربوط به جنگ بدر) آمد. آقای حسبی مهلت نداده بلافاصله دو نفری منزل جناب آقای نخست وزیر رفتیم». بیچاره ملتی که کار مبارزه ضد امپریالیستی اش بدست رهبرانی بیفتد که سرنوشت این مبارزه را به نتیجه استخاره وابسته کنند. چنین رهبرانی مسلماً نمی توانند در مقابل هجوم ضد انقلاب مقاومت کنند همانگونه که در کودتای ۲۸ مرداد به خانه های خود خزیدند. معلوم نبود که اگر کار استخاره بد می آمد و بجای آیه های مربوط به جنگ بدر آیه های مربوط به جنگ احد می آمد تکلیف کار رهبری این رهبران به کجا می کشید. آقای بازرگان که خود را در مبارزه با حزب توده مبارز ضد خرافات وانمود میکند، در عمل مبلغ خرافات است و بر اساس اعتقاد به خرافات عمل میکند. واقعیت این است که نفس اعتقاد به یک موجود قادر و ماوراء الطبیعه، موجودی که روح را از ماده جدا میکند و روح را ناظر بر اعمال زندگان میگرداند و چرخ جهان را با اشاره انگشت خود میگرداند، موجودی که سرنوشتها را تعیین میکند، به همه نمره میدهد و در دنیای باقی بهشت و جهنم را برپا ساخته که در آن هر آنچه در زمین حرام بود حلال میشود، یک چنین موجود عجیب الخلقه ای خرافات را با خود می آورد. خرافات جزء لاینفک دین است. دین بدون خرافات نمی تواند وجود داشته باشد. مبارزه زبانی بر ضد خرافات برای بهتر فروختن کالای دین است و بس. بازرگان بنا بر مصلحت طبقاتی و اسلامی خود عمل میکند. مبارزه با خرافات را بر کاغذ مینویسد ولی در عمل به خرافات اعتقاد دارد و آنرا عملاً ترویج میدهد.

ما در علوم با قوانین روبرو هستیم. قوانین علم فیزیک، علم شیمی، علم ریاضی و... دین در پس تمام قوانین طبیعی و اجتماعی دست خدا را می بیند که از آستین بدر آمده است و آنجا که در تفسیر طبیعت و بویژه اجتماع که قوانینش بسیار بغرنجتر از قوانین ساده طبیعی است، کمیتش لنگ میشود فوراً پای «خواست خدا» را بمیان میکشد و البته همینکه «خواست خدا» در طبیعت و علوم و اجتماع وارد شد، همینکه آفریننده قوانین امکان اظهار وجود پیدا کرد، قانون ناگزیر نمی تواند وجود داشته باشد زیرا «خواست خدا» در هر زمان و مکان قادر به دگرگونی آن است. مثلاً قانون جاذبه عمومی را در نظر بگیرید. مطابق بر آن اجسام بر روی کره زمین بطرف مرکز این کره جذب میشوند و بطرف آسمان کشیده نمی شوند حال اگر اراده پروردگار بر این قرار گرفت که قانون جاذبه عمومی را در مورد زمین باطل گرداند خواندن صدار کتاب «مطهرات در اسلام» آقای بازرگان نیز قادر نیست محیط را از نجاستی که به هوا میروند بجای اینکه بر زمین نشینند پاک کند. زنان نیز قادر نیستند حجاب اسلامی را رعایت کند و چه اتفاقاتی که نخواهد افتاد. «استغفرالله».

بازرگان و...

(مأخذ کلیه نقل قولهای مقالات مربوط به آقای بازرگان در این شماره از کتاب‌های خاطرات و مدافعات ایشان می‌باشد)

«پدر و پسر»

«عرض کرده بودم که قبل از شهریور ۲۰ فکر حاکم و روحیه عمومی طبقات درس‌خوانده و موثر بر محور اصلاحات بود. نسل فرنگ‌رفته خود را کم و بیش عملی و کارگری در این برنامه اقدامات تجدیدخواهانه و مکتب مدرنیسم میدانست. در عرض ۲۰ سال یک حمله همه‌جانبه‌ای در جهت اصلاحات و اقدامات به فرماندهی و ابتکار شاه سابق به عمل آمده و نتایج و موفقیتهای بزرگی نصیب شده بود: ارتش نوین و نیرومند - راه‌آهن سراسری شاهکار هنر و صنعت - کارخانجات نساجی و قند و برقی شاهی و دولتی - تسلیحات - دانشگاه - فرهنگ - وزارت کشاورزی - دادگستری پرمول و عرص با کلاخ مجلل و تشکیلات مفصل - دارایی با شعب و فعالیت‌های اقتصادی متنوع... در زمینه آداب و رسوم نیز بدون اینکه کاری به بد و خوب آن داشته باشیم تحولهای عظیمی در لباس و حجاب و غیره انجام شده بود. ما می‌گویم نباید همه چیز مملکت آویخته و وابسته به شخص پادشاه باشد. بلکه مبدأ و مقصد انکار و افعال در مملکت باید ملت و مردم باشند و شخص شاه (یا رئیس جمهور برای ممالک جمهوری) مظهر و معرف فعالیت‌های ملی باشد. این عقیده و بیان ما بهیچوجه اهانت به شخص اول مملکت و نفی سلطنت نباید تلقی شود. (یکبار دیگر هم سابقاً بنده به شخصه شاهد احساسات پرشور شاه‌دوستانه مردم ایران بودم. احساساتی که مردم واقعی از صمیم قلب انجام داده به پای خود آمده بودند. نه آن که پاسپانان و سرایان و کارگران را با لباس عوضی و با وسایل دولتی و کامیونهای مقله‌کاران آورده به آنها تعلیم کف‌زده داده باشند. تلگراف‌ها و آگهی‌های ساختگی و تحمیلی هم نبوده، خود مردم بودند».

معجزه توبه

زمانیکه چند سال پیش منوچهر فکری یکی از نویسندگان ایران را که عضو «سازمان مبارزه برای ایجاد جنبش مستقل کارگری» بود، به زندان انداختند، امید آن میرفت که به علت خوشاوندی نزدیکی با آقای بازرگان، بشود با مراجعه به ایشان آن هم پس از اتمام دوران اسارتش تقاضای استخلاص وی را کرد. بازرگان متدین پاسخ داد که چنانچه شخص مذکور حاضر باشد توبه کند وی پادرمیانی خواهد کرد. نویسنده اسیر توبه نکرد و حاضر نشد با شخصیتی شکسته و روحیه‌ای تکیده زندان ایران را به زندان اوین ترجیح دهد و مصاحب آقای بازرگان گردد. منوچهر فکری را اعدام کردند و کسی صدایی از بازرگان نشنید.

کتمان حقیقت

«بنده چند سال قبل از یک تیمسار مطلعی شنیده بودم که در سازمان امنیت متخصصین و مشاورین زبردستی وجود دارد و آنها گردانندگان پشت پرده هستند. اما بزرگمیتوانستم این حرف را قبول کنم. قضایای بعدی و این شخصیت‌کشیها را که دیدم مسئله برایم قدری آسان شد. خوی شخصیت‌کشی به لحاظ اجتماعی و ملی از شخص‌کشی بدتر و جنایت‌آمیزتر است. خودی هیچگاه دست به شخصیت‌کشی که افتخار ملی است نمی‌زند». این کلماتی است که بازرگان در دادگاه نظامی در زمان شاه مغفور پهلوی در اشاره به توبه‌نامه‌هایی که میگفت که بزور شکنجه از کمونیستها میگرفتند. وقتی در دوران جمهوری اسلامی این شخصیت‌کشیها و آدم‌کشیها ابعاد اسلامی گرفت. وقتی آخواندها دناوت و پستی و شقاوت و درنده‌خویی را با شکنجه روانی پیوند زدند و انسانها را در زندانها خرد نمودند، صدای بازرگان مومن از حنجره‌اش بیرون نیامد تا مجدداً شخصیت‌کشی را بدتر و جنایت‌آمیزتر بخواند. چه خوب گفت برتولت برشت شاعر کمونیست آلمانی: «آنکس که حقیقت را نداند نادان است و آنکس که حقیقت را بداند ولی آنرا پنهان کند جنایتکار است». بازرگان از همه این حقایق آگاه بود ولی مصلحت اسلام ایجاب میکرد که لب از لب نگشاید.

کتابش برای فشار روانی بر زندانیان

«... خوشمزه است چند سال بعد که بدستور فرماندار نظامی حکومت علاء برای اولین بار و بعد از اخراج از مدیریت کل لوله‌کشی آب تهران زندانی شدم به اتفاق آقای مهندس سحابی در لشکر زرهی انفرادی میزیستم. یک روز که آقای دکتر سحابی برای شستن ظروف به نظافتگاه عمومی زندان رفته بود به یکی از مجوسین توده‌ای برمیخورد. مشارالیه سراغ بنده را میگیرد. آقای سحابی میگوید امروز ظرف شویی با من و نظافت اتاق با ایشان است. آن جوان توده‌ای بشوخی میگوید حتماً بعد از خروج از زندان کتابی خواهند نوشت تحت عنوان «از لوله‌کشی تا جاروکشی»! یک روز دیگر هم بمناسبت سمپاشی اتاقهای زندان همه زندانیها را موقتاً به محوطه آوردند. یک پیرمرد ارمنی را که در سلول انفرادی مجاور ما ممنوع‌الملاقات بود و تازه به زندان انداخته بودند آنجا دیدم. کتابی در دست داشت که از کتابخانه زندان به او داده بودند. با تعجب خاصی یک نگاه به کتاب و یک نگاه به بنده میکرد و نمی‌فهمید چطور شده است از یک طرف کتاب «مطهرات در اسلام» بنده را به او داده‌اند بخواند و از افکار کمونیستی دست بردارد و از طرف دیگر در آن بحبوحه مبارزه دولت با توده‌ایها مولف این کتاب را نیز بزندان انداخته‌اند!»

آنچه را که آقای بازرگان خوشمزه میخواند چون گویا در درون آن تضادی کشف کرده است، تضاد نیست، سیاست منطقی رژیم محمدرضا شاه در مبارزه علیه کمونیسم است. رژیم شاه می‌فهمید که آثار بازرگان در خدمت چه سیاستی نوشته شده است. حتی در زمان شاه آثار شریعتی را نیز در روزنامه‌های رسمی کشور بطور علنی چاپ میکردند زیرا بوی تعفن ضد کمونیستی‌اش همه جا گسترده بود و این را اندیشمندان رژیم خوب می‌فهمیدند. بیچاره آن ارمنی توده‌ای که باید چند بار در روز کتاب مطهرات آقای بازرگان را از اول تا به آخر میخواند. واقعاً شکنجه‌ای از این بدتر هم میشود؟ جمهوری اسلامی هم در زندانهای خود همان نسخه‌های رژیم سلطنتی را بکار میبرد. سمینارهای مذهبی میگذارد و تبلیغات و تعزیرات مذهبی را توامان بکار میگیرد.

کامیابیهای شوروی استالینی

نشریه «فوروارد» - FORWARD - چاپ انگلستان در شماره سپتامبر ۱۹۳۲ درباره شوروی چنین اظهار نظر میکند:

«کار عظیمی که در اتحاد شوروی جریان دارد توی چشم میزند. کارخانه‌های جدید، مدارس جدید، سینماهای جدید، کلوبهای جدید، خانه‌های عظیم جدید، در همه جا ساختمانهای جدید مشاهده میشود. ساختمان بسیاری از آنها اکنون دیگر بپایان رسیده است و دیگران هنوز با چوب‌بستها محصورند. مشکل بتوان برای خواننده انگلیس حکایت کرد که چه کارهایی در این دو سال اخیر انجام شده و چه کارهایی در آتیه انجام میشود. باید همه آنها را دید تا باور کرد. موفقیت‌های زمان جنگ خود ما در مقابل آنچه که در اتحاد شوروی انجام میشود هیچ است. آمریکائیاها اعتراف میکنند که حتی در دوره‌ایکه غلیان ساختمانی در کشورهای غربی ممالک متحده در ببحوجه خود بود آنچه در آنجا میشد بهیچوجه قابل مقایسه با فعالیت پرحرارت خلافت فعلی اتحاد شوروی نبود. در ظرف دو سال اخیر در اتحاد شوروی چنان تغییرات زیادی بوقوع پیوسته است که شخص از تصور اینکه ده سال دیگر در این کشور چه‌ها بوجود خواهد آمد عاجز است... حکایت‌های افسانه‌ای و مهیب روزنامه‌های انگلیسی را، که با آنهمه سماجت و بی‌خردی درباره اتحاد شوروی دروغبافی مینمایند، از سر بیرون کنید. تمام آن نیمه حقایق و تأثیراتی را هم که مبتنی بر عدم فهم وقایع میباشد و از طرف آن روشنفکران سطحی منتشر میشود، که از پشت عینک طبقه متوسط با نظری حمایت کننده به اتحاد جماهیر شوروی مینگرند و کوچکترین اطلاعی از آنچه رخ میدهد ندارند از سر برد کنید... اتحاد شوروی جامعه نوینی را بر پایه‌های سالمی بنا مینماید. برای اجرای این منظور باید بی‌پروایی بخرج داد، باید با شور و با هیجان و با چنان انرژی کار کرد که نظیر آنرا تاکنون جهان بخود ندیده است، باید با مشکلات عظیمی مبارزه کرد که ناگزیر در برابر کوشش برای ساختمان سوسیالیسم در کشور پهناوری که از بقیه جهان برکنار افتاده است پیش می‌آید. ولی، پس از اینکه من برای دومین بار در عرض دو سال از این کشور دیدن نمودم، این تأثیر در من پیدا شد که این کشور مدارج ترقی پایداری را می‌پیماید، نقشه میکشد، ایجاد میکند، میسازد و تمام آنها در چنان مقیاسی انجام میشود که اعلام مبارزه آشکاری علیه جهان مخاصم سرمایه‌داری میباشد.»

۸ مارس ...

خود این احساس را دارم که برای مردم کار می‌کنم. س - چه کسانی را با کتاب‌هایتان بیشتر رنجانده‌اید، بنیادگرایان بنگلادش یا عموم مردم (این کشور) را؟

ج - به طور عمده این بنیادگرایان هستند که خشمگین شده‌اند. آنها با فراخواندن جلسات و راه‌پیمایی‌هایی خشم و کین خود را بروز دادند و از دولت خواستار مجازات و ممنوع ساختن کتاب‌هایم گردیدند. در سپتامبر ۹۳ برای سرم ۵۰۰۰۰ تا کاس جایزه تعیین کردند. طبیعی است که از من کینه به دل دارند. هر روز در روزنامه‌هایشان مطالبی درباره‌ام می‌نویسند. اما در مورد مردم عادی، صرف‌نظر از این‌که بنیادگرا باشند و یا فقط مذهبی، طبیعتاً در وضعیتی قرار گرفته‌اند که از عدم تساوی میان مرد و زن دفاع می‌کنند و با این حساب بدیهی است که از نوشته‌های من رنجیده باشند. برعکس، آنها یکبه متری، آزادمنش و منطقی‌اند برای کارم ارزش قائلند و به من شهادت و الهام می‌بخشند. س - عده‌ای معتقدند که زبان شما بیش‌رمانه و ضداسلامی است. نظر شما راجع به این اتهامات چیست؟

ج - زبانم را بیش‌رمانه خواندن کاملاً نادرست است. من هرگز در کتاب‌هایم از چنین تشبیه‌هایی استفاده نکرده‌ام. همان‌طور که میدانید در جامعه ما دختران را به مثابه کالای تجارتي و جنسی در نظر می‌گیرند. من در کتاب‌هایم علیه چنین دیدگاه‌هایی اعتراض می‌کنم. این اعتراضات را نمی‌توان بیش‌رمانه خواند، بلکه برعکس اعتراضاتی‌اند بر علیه بیش‌رمنی. مردمی که شیوه تفکر را نمی‌پسندند، آنچه را که مطرح می‌کنم نمی‌خواهند درک کنند. و اما راجع به مذهب اسلام، من بر علیه کلیه باورهای که ضد زنان موعظه میکنند، اعتراض می‌کنم، حال این اعتقادات می‌خواهند اسلام، هندوئیسم، بودائیسم و یا... باشند. من قلم‌ام را نه تنها علیه مذهب، که بر علیه کلیه منشورها و قوانین اجتماعی، علیه سیاستها و کشورهاییکه از قدرتشان برای تحقیر و تبعیض زنان استفاده میکنند، بکار می‌گیرم.

س - ... آیا شما به مذهبی اعتقاد دارید؟

ج - خیر. من آتئیست هستم.

س - بعنوان نویسنده کجا احساس آرامش می‌کنید؟ در کجا بیشتر از شما استقبال شد، در هندوستان یا در بنگلادش؟

ج - پاساژش دشوار است. این را باید زمان و خوانندگان نوشته‌هایم قضاوت کنند. بسیاری از کتاب‌هایم در هندوستان به فروش رسیده‌اند ولی در بنگلادش هم به فروش می‌رسند. (نوشته‌های) من مدت زیادی در بنگلادش جزو پرفروش‌ترین کتب بود. اما

مردم چون در بنگلادش بخاطر عقب ماندگی جامعه تمایل بیشتری برای پذیرش مذهب دارند، به کتاب‌هایم بیشتر می‌تازند تا در هندوستان.

س - کدام کتاب را بهترین اثر خود میدانید؟

ج - یک هنرمند هیچگاه از تلاش خود راضی نیست. نویسندگان معتقدند که بهترین اثرشان هنوز به نگارش در نیامده است. من نیز چنین احساسی دارم. ولی در میان آثاری که تاکنون به چاپ رسیده‌اند، از «رسوایی» و «ناستای لاغر، ناستای متحده» تا حدود زیادی راضی‌ام. علاوه بر آن اکثر شره‌هایم را دوست دارم.

س - شما جایزه آناندا را در هندوستان دریافت داشته‌اید. نظر شما در این باره چیست؟

ج - جایزه آناندا به مثابه جایزه نوبل در هندوستان است و طبیعی است که با توجه به (تقریباً) تازه کاری‌ام در نویسندگی، در هنگام دریافت آن، شگفت‌زده شدم. (هیئت ژوری) اما بر آن بود که من شایستگی آن را داشته‌ام. من با شور و اشتیاق و با صراحت درباره موضوعاتی صحبت کردم که هیچگاه در تاریخ هندوستان و بنگلادش مطرح نگشته بودند. این امر موجب شد که آنها این جایزه را به من اعطاء کنند.

س - گفته می‌شود که هندی‌ها از کتاب‌های شما بعنوان حربیه سیاسی استفاده می‌کنند.

ج - این که گفته می‌شود، هندی‌ها، واقعیت ندارد. تنها حزب بنیادگرای BJP تلاش نمود تا از کتاب‌هایم برای مقاصدش سوءاستفاده نماید. در کتاب «رسوایی» من از جمله مطرح کردم که چگونه هندوها در بنگلادش توسط مسلمان‌ها شکنجه می‌شدند. BJP تنها این بخش از کتاب را ترجمه کرد تا نشان دهد که چگونه هندوها در بنگلادش تحت آزار و پیگردند. در همین کتاب من از BJP و فعالیت‌هایش نیز انتقاد می‌کنم. این گروه هندی اُرتدوکس مسجد بابار واقع در آیودها را ویران ساخت که بسیار کفرآمیز!! بود. نه فقط به این خاطر که مسجدی بود، بلکه یادگار معماری ۵۰۰ ساله‌ای نیز بشمار می‌آمد. روشن است که من هم به بنیادگرایان هندو و هم به بنیادگرایان مسلمان انتقاد کردم ولی (هندوها) از اشاره به این مطلب خودداری کردند. عمده‌ترین پیام کتاب این بود که مذهب هرگز نباید والتر از انسانیت گردد. انسانها می‌جنگند و خونهای بسیاری بخاطر مذهب ریخته می‌شود. میل دارم این خونریزیها خاتمه یابد و بشر دوستی پیروز گردد! اما BJP از کتاب‌ها به سود خویش استفاده کرد. اگر (شخص) بدطینتی از وسیله‌ای برای رسیدن به مقاصدش سود جوید، نباید هنرمند را به این خاطر مورد سرزنش قرار داد. این امر نمی‌تواند پیام مرا ادامه در صفحه ۱۱

چپ ...

تقسیم‌بندی روشنی وجود داشت. سلطنت‌طلبان، مرکب از نمایندگان بورژوازی بزرگ، امرا و متنفذین در سمت راست انجمن جلوس کرده بودند و طبقه سوم مرکب از خرده‌بورژوازی، دهقانان، کارگران و پیشه‌وران در سمت چپ انجمن جا گرفته بودند. واقعیت چپ و راست از این واقعیت تاریخی نتیجه می‌شود. راست‌ها همواره مین نیرویی عقب‌گرا بودند و هستند که در مقابل تحولات مترقی اجتماعی، مانع ایجاد می‌کنند و می‌خواهند چرخ تاریخ را به عقب برگردانند. چپ‌ها نیرویی بودند که به تداوم انقلاب می‌اندیشیدند، خواهان آزادی - برابری و برادری بودند، مبارزه می‌کردند تا دموکراسی برای آنان نیز معتبر باشد. آنها خواهان تامین حقوق طبقات تحتانی اجتماع بودند و به رهبری «ماکسیمیلیان روبسیر» در روز ۱۰ اوت که بعد از ۱۴ ژوئیه، دومین پیروزی توده مردم محسوب می‌شد و فقط به اهالی پاریس تعلق نداشت و مجموعه ملت فرانسه را شامل می‌شد، خواسته‌های خود را به کرسی نشاندند. چپ‌ها عزل پادشاه را به تصویب رسانیدند. تساوی سیاسی را که اولین قانون اساسی از ملت مضایقه کرده بود برقرار کردند. حذف بدون قید و شرط بسیاری از حقوق فئودالها را که تا آن موقع می‌بایست از طرف دهقانان خریداری شود، به کرسی نشاندند و اموال کسانی را که برای سرکوب انقلاب از بیگانگان یاری می‌خواستند و فرانسه را به این منظور ترک کرده بودند، ضبط نمودند. «رویسیر» به قوانین و مقررات سطحی که فقط تجارت و صناعت بورژوازی را آزاد کند و چاره‌آسانی توده‌ها نباشد قانع نبود و می‌خواست علیه بورژواهای پولدار، از منافع طبقات ستم‌دیده و فقیر جانبداری کند.

چپ از نظر تاریخی نماینده دموکراسی، آزادی، حذف امتیازات طبقاتی، برابری و برادری بود. مفهوم چپ که مقوله‌ای تاریخی است، از تحولات جهان مادی متأثر گشت و در هر مرحله‌ای از تکامل مبارزات اجتماعی انسانها مین خواست طبقات ستم‌کشیده اجتماع باقی ماند. چپ در انقلاب ۱۸۷۱ کمون به کمونارها اطلاق می‌شد که اولین دیکتاتوری انقلابی کارگران را برپا ساختند. چپ نیرویی بود که خواهان تحولات عمیق و بنیادی جامعه بود. در آن روزگار جنبش کارگری با آموزش سوسیالیسم به رهبری مارکس و انگلس، به جنبش آگاه بدل گردید. با گذار سرمایه‌داری از دوران رقابت آزاد به امپریالیسم، لنینیسم پدیدار شد و این رهبر کبیر انقلاب سوسیالیستی اکتبر نمایندگی واقعی چپ‌ها را به عهده داشت. و علیه اپورتونیست‌های اصلاح‌طلبی که می‌خواستند منافع آتی پرولتاریا را تخطئه کنند، به مبارزه پرداخت. انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر، پرولتاریا را که توسط حزب کمونیست رهبری می‌شد، به احراز قدرت سیاسی نائل

آورد. چپ آنگاه تحت رهبری استالین به ساختمان عظیم سوسیالیسم دست زد.

چپ‌ها در این دوران یعنی یک قرن بعد، نمایندگان واقعی خواسته‌های طبقات تحت ستم بودند. چپ هويت تاریخی خود را از دو انقلاب کبیر جهانی به کف آورد. گرچه در این دوران طبقات ستم‌دیده جامعه اشکال بروز متفاوتی یافتند، لیکن مفهوم چپ، آن عنصر ماهوی خود را که مخالفت با بهره‌کشی انسان از انسان بود، حفظ نمود.

البته در فرهنگ سیاسی از جناح «چپ» و راست همواره صحبت می‌شود. «چپ» در این رابطه صرفاً از نقطه نظر هندسی مد نظر قرار دارد. وی مکان هندسی همه عناصر و نظریاتی است که از منتهی‌الیه راست فواصل سلیقه‌ای متفاوتی دارند. مثلاً از جناح «چپ» فاشیستها صحبت می‌شود و یا از جناح «چپ» سلطنت‌طلبان شاه پرست و یا جناح «چپ» مافیا. ناگفته پیداست که اگر مجموعه این جناح‌های «چپ» را بروی هم سوار کنید، از دل آن به صرف کاربرد کلمه «چپ»، چیزی جز فاشیسم نخواهد تراوید.

احتمالاً است اگر کسی تصور کند که جناح «چپ» شاه پرستان از جناح راست آنان کمتر آدمخوار است. در اینجا فقط یک تشابه لفظی و نه تشابه ماهوی در میان است و این تشابه لفظی در طی تاریخ همواره در دست اندیشمندان طبقات استثمارگر وسیله‌ای گردیده تا با درهم‌ریزی مفاهیم، به ایجاد اغتشاش فکری پردازند، تا از آب گل آلود ماهی بگیرند.

پس از پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در شوروی، بخاطر محبوبیتی که واژه سوسیالیسم در میان زحمتکشان و خلقهای جهان پیدا کرده بود، طبقات استثمارگر دست به کار شدند تا با اطلاق این صفت به خود، خاک در چشم خلقها و زحمتکشان که تشنه آزادی و دموکراسی و استقلال و عدالت اجتماعی بودند، پاشند. ما در این دوره با احزابی روبرو شدیم که از «سوسیالیسم مذهبی» یا «سوسیالیسم ملی» صحبت می‌کردند و حتی کشورهایی که نام سوسیالیستی بر خود می‌گذارند، علیرغم این که با سوسیالیسم کوچکترین وجه مشترکی نداشتند. وجهه سوسیالیسم وسیله‌ای برای فریب مردم و ابزاری برای تهی کردن سوسیالیسم از مضمون واقعی خود شده بود. سرنوشت چپ و سوسیالیسم به یکبار با هم گره خورده بود. بر چپ همان کردند که بر سوسیالیسم روا داشتند. با بروز رویزیونیسم در اتحاد جماهیر شوروی، پس از درگذشت استالین، خائنین رویزیونیست که در احکام اساسی مارکسیسم-لنینیسم، به تجدیدنظر پرداختند، نقاب سوسیالیسم را از چهره برداشتند، با نام سوسیالیسم به نابودی کشور شوراها مشغول شدند. تمامیت ارضی ممالک دیگر را لگدمال ساختند و کمونیست‌های واقعی را به بهانه مبارزه علیه «کیش

شخصیت استالین»، سرکوب نمودند. احزاب جیره‌خوارشان در دنیا به ترویج نظریات ضدکمونیستی آنها پرداختند و همدست ارتجاعی‌ترین محافل طبقات حاکمه گشتند. در کامبوج به حمایت از «لون‌نول» فاشیست دست زدند، در مصر تسلیم ناسیونالیسم عرب شدند و در ایران حزب خائن توده و سازمان فدائیان خلق به همدستان رژیم خمینی بدل گردیدند. نمایندگان طبقات ارتجاعی خود به خوبی واقفند که توده‌ای‌ها، فدایی‌ها، ترسکیست‌ها و اپورتونیست‌های مزوری که نام چپ را بر خود می‌نهند، هیچگونه وجه مشترکی با چپ ندارند، با تمام این، این جریان‌ها را به چپ متصف می‌کنند تا برای مشوب کردن افکار زحمتکشان و کوبیدن چپ کمونیست، از آن استفاده کنند. نشریه سلطنت‌طلب «سام» در تعریف چپ می‌نویسد: «بعد از سقوط خونبار جریان چپ به رهبری حزب توده در نتیجه با «بیعت با امام» و دادن تلفات و قربانی‌های فراوان و از دست دادن تمام پایگاه‌ها و آبرو و اعتبار خویش و گذراندن سالهای ابراز ندامت و پشیمانی...» (۲۷ بهمن ۷۳) و به این ترتیب چپ را مساوی حزب توده و مساوی با بیعت با امام قرار می‌دهد.

یکی از نشریات چپ‌نما به نام «راه آزادی» در تویه‌نامه‌ای که انتشار داده، درک سابق خود را از مقوله چپ به این نحو بیان داشته است که چپ یعنی مارکسیست-لنینیست، یعنی کسی که به حزب طبقه کارگر، به ایدئولوژی طبقه کارگر وفادار است و در راه احقاق حقوق اجتماعی کارگران تا به آخر مبارزه میکند. نشریه فوق که مقوله چپ را آنگونه که باید فهمید، بیان میکند، معذالک لازم میدانند با یاری گرفتن از کلماتی نظیر «رویات ذهنی گذشته»، «چپ سنتی»، درک جدیدی از مفهوم چپ جا بیاندازد. در این نشریه آمده است: «آیا وقت آن نرسیده است که درک فراگیری از چپ را جانشین درک جاافتاده سنتی بکنیم.» (راه آزادی شماره ۳۷)

سؤال این است، جماعتی که نه به مارکسیسم-لنینیسم اعتقاد دارد، نه دیکتاتوری پرولتاریا را می‌پذیرد و مستمراً به نفی سوسیالیسم علمی اشتغال دارد و بی‌اعتقادی خود را به سلب مالکیت خصوصی بر وسایل تولید کتمان نمی‌کند، و در یک کلام سخنگوی نظریات بسوزروازی و مدافع سرسخت نظام سرمایه‌داری، حامی استثمار انسان از انسان و... می‌باشد، چگونه جسارت می‌کند که خود را چپ بنامد. این جماعت همانگونه که عقل سلیم حکم میکند چپ نیست، به قلب ماهیت چپ اشتغال دارد و در پی تحریف آن است. چپ‌های ضدکمونیست تلاش دارند چپ را نه بر اساس واقعیت تاریخی-اجتماعی و مبارزه طبقاتی، بلکه بر اساس کلمات پرمطراق و عاری از ادامه در صفحه ۱۰

چپ ...

محتوی اجتماعی تعریف کنند. آنها مقوله چپ را که دارای هویتی اجتماعی است، از مضمون طبقاتی آن جدا میکنند. آنها مدعی می‌شوند که چپ کسی است که طالب آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی آن هم در مفهوم عام آن باشد. این جماعت به مفهوم عام عدالت اجتماعی تکیه می‌کند تا خود را از شر بحث در مورد طبقات و مبارزه طبقاتی، خلاص کنند. هرچه عدالت اجتماعی مفهوم مشخص خود را از دست بدهد، هرچه کلی تر، عام تر و غیرطبقاتی تر بیان گردد، به همان نسبت گل و گشادتر می‌گردد، بطوری که در انبان آن خاندان پهلوی نیز می‌گنجد. عدالت اجتماعی این جماعت که معلوم نیست آن را برای کدام طبقه مورد تضییق می‌خواهند، شبیه دعای کشیش‌ها در روزهای یکشنبه است که بر اساس مواعید آنها بدست ایزد تعالی! روزی جامعه عمل خواهد پوشید و چنانچه در این دنیا این آرزوها محقق نشوند، چه غم که در آن دنیا در کنار ترازوی بزرگ عدالت، ممکن نیست عدالت الهی تحقق نیابد!

این مفهوم مخدوش چپ ضدکمونیست در مقاله دیگری که همین نشریه از قول آقای «آلن تورن» آلمانی منتشر کرده است، به نحو بارزتری بیان میگردد. بنظر این نگارنده آلمانی، کسی که به تضاد میان کارگران و صاحبان وسایل تولید بپردازد، چپ نیست، چپ کسی است که دفاع از حقوق فردی، احترام و پذیرش تنوع فرهنگ‌ها و حفظ محیط زیست را در دستور کار خود قرار دهد و بجای جامعه طبقاتی (بخوانید مبارزه طبقاتی -توفان)، از جامعه‌ای که بسوی همگرایی (بخوانید مصالحه طبقاتی -توفان) سیر میکند، حمایت کند و مهم این که مبارزه میان ساکنان حاشیه‌نشین شهرها و ساکنان مراکز شهرها را جایگزین مبارزه طبقاتی کند و بپذیرد که استثمار در جهان وجود ندارد و این خود بیگانه شدن انسان است که جای آن را گرفته است. (حقیقتاً چه منطق شکننده‌ای -توفان). در این طیف چپ توصیف شده، از «راکفلر» جای دارند تا پاپ اعظم. این نویسنده «آزاداندیش» سرانجام نتیجه می‌گیرد که چپ سستی همان راست فاشیستی است.

این اولین بار نیست که کمونیست‌ها با تحریف مقوله چپ رویرو می‌شوند. مرتدان سوسیال‌دموکرات همواره برای فریب طبقه کارگر این واژه را به یدک کشیده‌اند. بورژوازی، روشنفکران مرتدی را که در نیمه راه انقلاب از نفس افتاده‌اند با صدور گواهینامه «چپ‌عاقل»، «چپ‌دموکرات»، «چپ واقع‌بین» می‌خرد و آنها را به مشاطه‌گر سرمایه‌داری بدل میکند. شکست نهضت کمونیستی در اثر خیانت رویزیونیست‌ها و خیانت به انقلاب ایران باعث شد تا تمام آن قشر از خرده‌بورژوازی روشنفکر ایرانی را که

در سالهای اوج جنبش انقلابی خلقهای ویتنام، کامبوج، لائوس، فلسطین، الجزایر و... به حمایت از طبقات زحمتکش روی آورده بودند، سراسیمه به عقب بنشاند. در اوایل سالهای دهه ۶۰ میلادی که نبرد عظیم ایدئولوژیک علیه رویزیونیسم خروشچفی چتر حمایتش را در سراسر جهان باز کرده بود، بسیاری از همین توبه‌کاران امروزی واژه چپ را از تجملات زندگی خود ساخته بودند و جنبش کمونیستی را با افکار آلوده خود ملوث می‌کردند. مارکسیسم-لنینیسم مد روز شده بود. حتی بخش بزرگی از سازمانی نظیر «جبهه ملی ایران در خارج از کشور»، یکشبه کمونیست از کار درآمد تا بهتر علیه کمونیسم مبارزه کند. پس از انقلاب شکوهمند بهمین سازمانهایی با لقب م-ل همانند قارچ از زمین روئیدند و این خود گواهی بر آن بود که م-ل در سطح و نه در عمق گسترش می‌یافت. این درک عامیانه از م-ل با ضربات ضدانقلاب به ارتداد کامل این جماعت انجامید و زمینه را برای خیانت طبقاتی و چه بسا ملی آماده ساخت. تجدید نظر در مقوله چپ توسط فراریان جبهه نبرد، از یأس و سرخوردگی این قشر روشنفکر خرده‌بورژوا ناشی می‌گردید که به تدریج حساب خود را از حساب پرولتاریا جدا می‌کرد. چون شم طبقاتی‌اش به وی می‌گفت که استقرار مجدد دیکتاتوری پرولتاریا ممکن است طولانی تر از عمر زودگذر خرده‌بورژوازی روشنفکرها شود. ناامیدانی که گواهی کمونیستی خود را از خروشچف‌ها و تروتسکی‌ها و... گرفته‌اند یک به یک جبهه انقلاب را ترک می‌کنند و برای وجیه‌المله‌تر شدن در نزد بورژوازی، سلطنت‌طلبان و قدرتمندان احتمالی آینده، به پرخاش، شماتت، توهین به چپ کمونیست مشغولند. چپ آنتی کمونیست سلاح جدید بورژوازی در مبارزه علیه چپ کمونیست است که وی را به میدان فرستاده‌اند تا رجز بخواند. بورژوازی چون سلاطین مفلوک قاچار، در پی تقسیم القاب رایگان چپ‌السلطنه، چپ میرزا، چپ باشی، و چپ دوله به این مفلوکان سیاسی و سرخورده است تا در مجالس مصالحه و «مفاهمه» حضور یابند و در برائت از بورژوازی، آن هم از زبان چپ فتوا صادر کنند. این «آیت الله‌های» چپ درجه اجتهاد خود را نه از جنبش کمونیستی بلکه از بورژوازی گرفته‌اند و جلوه‌های مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی آنها با عکسهای فتوژنیک قدونیمقدشان بسیار تهوع‌آور است. یکی از همین چپ‌نماهای کهنه کار که چاشنی هر غذایی است، در نشریه نمروز می‌گوید: «چپ بودن، مارکسیسم بودن، الان در شرایط فعلی نمی‌تواند یک شعار سازنده‌ای باشد». پس حضرت آقا! چه موقع این شعار سازنده است، وقتی حزب بر سر کار آمد؟ چه خوب گفت شاعر کمونیست، افراشته، در توصیف این این‌الوقتها:

گاهی اندر جلسه اسم مرا یادکنیا
بسنده را مستمع آزاد قلمداد کنیا
حزب توفیق اگر یافت که ماهم هتیم
شاه سابق اگر آمد که سلامت جستی
چپ کمونیست سستی ریشه دار دارد و پشتوانه عظیم
نهضت کارگری را به همراه می‌کشد. چپ ضدکمونیست
که خود را در پس کلمات شاه پسند، استوار کرده است
فاقد ریشه و سنت است. برخی از ناطقین تازه به دروازه
رسیده‌اش حتی معلوم نیست که شناسنامه خود را د
کدام ثبت احوالی به صدور رسانیده‌اند.

تجربه تاریخ نشان داده و می‌دهد که این تشبثات
ورشکسته به جایی نمی‌رسد و مبارزه طبقاتی تمام این
توهمات عوامفربانه خرده‌بورژوازی را به در
می‌افکند و وی را افشا خواهد کرد. به امید آن رو
لحظه‌ای از مبارزه و افشای این درماندگان سیاسی با
نایستیم.



خرج که از...

شاهانه تمامی ندارد. در میان این طومار سیاه نا
پادشاه‌های معزول افغانستان و یونان، پادشاه اسپانیا
ملک حسین اردنی، ملک حسن مراکشی دیده میشوند
که آدم را بی‌اختیار بیاد این شعر معروف می‌اندازد که
خرج که از کیسه مهمان بود حاتم طای شدن آسا،
بود

و این کار ولینعمت بعضی‌ها آنقدر آسان بود که بجای
اینکه بر پیشانی کیهان لدنی از این همه خیانت عرق
شرم بنشینند، احساس شعف و افتخار هم میکنند که بعله
ببینید که شاه ایران به الویس پریسلی هدیه داده است
البته آنروز که این هدیه به الویس پریسلی داده شد
روزنامه‌های ایران و منجمله همین کیهان لب از لب
نگشودند تا خبر آنرا در ایران منتشر کنند. اگر این عمل
در آن دوران زشت بود، در تبعید دیگر قبح خود را ا
دست داده است. اگر در آن دوره از بیم خشم مردم ایر
اخبار سانسور میشدند، حال کیهان لدنی ارزشهای
دیگری در تبعید کشف کرده است و آن شاه‌ستایی ا
کیسه خلیفه است. خبر این کثافتکاری را کیهان لندا
برملا کرد. لیکن اخبار دیگری هم بودند که «مطبوعات
آزاد» از پخش آنان خودداری میکردند. حال به خب
زیر توجه کنید:

«ماموران گمرک انگلستان والا گهر بهزاد، پس
حمیدرضا، را که میخواست با مقدار کمی حشیش
در جیبش از فرودگاه هیثرو بگذرد، گرفته‌اند
پسرک را ۵۰ لیره جریمه کردند اما سفیر م
توانست از درز کردن خبر به مطبوعات جلوگیری
کند» (نقل از کتاب خاطرات محرمانه امیراسدالا
علم)

انگیزه بمباران ...

را در هم شکست و به پیشروی به سمت غرب ادامه داد. متفقین که تا آن لحظه از گشودن جبهه نرماندی در شمال فرانسه طفره می‌رفتند تا پرتلاریای شوروی در خون خود غرقه شود و ذخایر انسانی، طبیعی، صنعتی، کشاورزی و... شوروی تحلیل رود، به سرعت و این بار با قصد جلوگیری از پیشروی ارتش سرخ، جبهه دوم را گشودند و به سرعت به سمت شرق سرازیر شدند. آنها با اشغال اروپای غربی توسط نیروهای مسلح خود، از به قدرت رسیدن کمونیستها در درجه اول ممانعت به عمل آوردند، بورژوازی همدست فاشیسم را در این کشورها تطهیر کردند و بر سر کار آوردند و برای اینکه صنایع «درسدن» در دست نیروهای ارتش سرخ قرار نگیرد، تمام شهر را با خاک یکسان کردند. امپریالیست‌های انگلیسی امروز نه تنها به این امر اعتراف میکنند، حتی اضافه می‌کنند که میخواستند شهری را تحویل شورویها دهند که از قدرت فزاینده و آتش نیروهای هوایی متفقین بمنزله هشدار به شورویها پرده بردارد.

بمباران «درسدن» به منظور شانتاژ علیه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی صورت پذیرفت. همین سیاست را امپریالیسم آمریکا در زمان ریاست جمهوری «ترومن» در ژاپنی که آماده تسلیم بود و تمایل خود را برای تسلیم به اتحاد جماهیر شوروی اعلام داشته بود، با بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی به نمایش گذارد. این بمبارانها در واقع آغاز جنگ سرد نقطه عطفی در تاریخ همکاری ضدفاشیستی در جنگ جهانی دوم است. این امر به ما می‌آموزد که امپریالیسم غدار و خونخوار است و برای حفظ منافع خود از روی اجساد میلیونها انسان بیگانه نیز حاضر است بگذرد.

این امر به ما می‌آموزد که باید کینه خود را به امپریالیسم هرچه بیشتر کرد و فریب مانورهای آنها را نخورد و هر لحظه آماده افشای آنها و مبارزه با آنان بود. این امر به ما می‌آموزد که تحولات سیاسی جهانی پس از پایان همکاری جبهه متفقین در جهان را در پرتو تغییر سیاست امپریالیست‌های آمریکایی و انگلیسی بررسی کنیم، در غیر این صورت در این تحلیل‌ها به انحرافات نابخشودنی گرفتار خواهیم آمد.

امپریالیسم آلمان که خود مسبب جنگ جهانی دوم بود، امروز در مورد قتل عام مردم «درسدن» عزا گرفته و ماشین عظیم تبلیغاتی خود را به حرکت درآورده است تا ثابت کند که فقط آلمانها نبوده‌اند که در چکسلواکی، در شهرهای شوروی، در ورشو، در یوگسلاوی و... به قتل عام دست زدند، بلکه سایرین نیز تا آنجا که دستشان رسیده از ارتکاب به قتل خودداری نکرده‌اند. امپریالیسم آلمان میخواهد با بزرگ کردن قتل عام «درسدن» بر جنایات نازیها پرده استار بکشد، آن را بی‌آزار جلوه دهد و بخشی از بارگناهان خود را به

دوش دیگران بی‌اندازد.

امپریالیسم آلمان در عین حال با این سیاست از قاتلین و قربانیان آنان به یکسان تجلیل میکند، نازیها را در کنار مبارزین ضدنازی میگذارد، جان‌باختگان در راه مبارزه علیه فاشیستها را هم‌مراز فاشیستهای متجاوز قرار میدهد تا در آینده راه اعاده حیثیت از همه نازیها را هموار گرداند.

این به ما می‌آموزد که بشردوستی امپریالیستی کاذب است و تنها وسیله‌ای سیاسی برای پیشبرد مقاصد توسعه‌طلبانه‌اش میباشد. آنجا که پای منافع درمیان باشد، هیچ حقی را جز حق غارت و چپاول برای خود برسمیت نمی‌شناسد.

این امر به ما می‌آموزد که به افشای آن چپ‌نماهایی بپردازیم که حتی تلاش دارند با حذف واژه امپریالیسم، به خوشرقصی برای امپریالیست‌ها بپردازند و خاک به چشم توده‌های مردم بریزند. وظیفه ماست که این چپ‌نماهای توبه‌کار را افشاکیم و نشان دهیم که آنها به جاده صاف‌کن امپریالیسم بدل می‌شوند. فقط با نابودی امپریالیسم و پای گذاردن در راه استقرار جامعه سوسیالیستی میتوان از پیدایش «هیروشیماها»، «ناکازاکی‌ها»، «درسدن‌ها» جلوگیری گرفت.



۸ مارس ...

دگرگون سازد. حقیقت روزی آشکار خواهد شد. BJP در انتخابات اخیر نقشی ضعیف ایفا کرد. سوءاستفاده از کتاب رسوایی هم به آنان کمکی نکرد. من قویاً نسبت به استفاده آنها از (تنها) بخشی از کتابم اعتراض کرده‌ام. هیچ گروه مذهبی حق چنین کاری را ندارد. من اجازه نداده‌ام که کسی چنین کاری را انجام دهد و در آینده نیز چنین اجازه‌ای را نخواهم داد. تنها یک بنگاه انتشاراتی غیرسیاسی در هندوستان از حق چاپ کتابم برخوردار است. من به آنان تذکر داده‌ام که اگر چنانچه گروهی مذهبی از کتبم سوءاستفاده نماید، دست به اقدامات حقوقی خواهم زد.

س - دولت بنگلادش در قبال حفاظت از شما و یا پائین آوردن حفاظ امنیتی‌تان، چه اقداماتی را انجام داده است؟ آیا تدابیر امنیتی دولت کفایت نموده‌اند؟

ج - من از ۱۴ اوت ۹۳ تا ۲ مارس ۹۴ تحت محافظت پلیس بوده‌ام. شاید دولت عقیده داد که دیگر نیازی به حفاظت از من نباشد. من خود نظری دیگر دارم. ملاها هنوز در حال تحریک مردم عادی بر علیه من هستند. این مردم «ملاجماعت‌سان» هرآن ممکن است به من حمله‌ور شوند. البته روشنفکرانی هم هستند که همواره از من به دفاع برخاسته‌اند. می‌توان این چنین بیان کرد که دولت آزادی من و سایر نویسندگان و نیز

آزادی‌های فردی را محدود ساخته است.

س - میل دارید به خوانندگانتان در خارج از کشور چه بگویید؟

ج - انسان‌هایی که در کشورهای دیگر زندگی میکنند، کشورهایی که از جوامع سالمی برخوردارند، همین که قادرند به ما در اینجا فکر کرده و خواهان تغییر جوامع ما بسوی بهبودی هستند، لایق قدردانی‌اند. من تنها می‌توانم به آنها تبریک بگویم.

روز بین‌المللی زنان سمبلی از

شکست‌ناپذیری و امید به آینده بزرگی

که در برابر جنبش‌های بخش طبقه

کارگر قرار دارد، می‌باشد.

زنان زحمتکش کارگر و دهقان

عظیم‌ترین ذخیره طبقه کارگر هستند.

این ذخیره‌نیمی از جمعیت را تشکیل

می‌دهد. سرنوشت جنبش کارگری،

پیروزی یا شکست انقلاب پرولتری،

پیروزی یا شکست قدرت پرولتری،

وابسته به این است که ذخیره زنان له یا

علیه طبقه کارگر باشد.

به همین دلیل اولین وظیفه پرولتاریا و

گردان پیش‌قراول آن حزب کمونیست

است که خود را در مبارزه‌ای قاطع

برای رهایی زنان کارگر و دهقان از نفوذ

بورژوازی و برای تربیت سیاسی و شکل

آنان در زیر پرچم پرولتاریا، درگیر

سازد.

(استالین)

توفان

سال اول شماره ۴

انگیزه بمباران «درسدن»

پنجاه سال پیش در روزهای ۱۳ و ۱۴ فوریه سال ۱۹۴۵، شهر درسدن آلمان توسط نیروی هوایی سلطنتی انگلستان تحت نظر ژنرال «هریس» طوری بمباران شد که به مخروبه‌ای بدل گشت. نیروی هوایی آمریکا متعاقب اولین بمباران انگلیسی‌ها که در شب صورت گرفته بود، چندین بار متوالی «درسدن» را به بمب بست که در نتیجه آن چندین هزار نفر از مردم عادی به قتل رسیدند. علیرغم آن که دستور حمله به درسدن توسط ژنرال آیزنهاور، فرمانده کل متفقین، صادر شده بود، قتل عام مردم این شهر به گردن ژنرال «هریس» باقی ماند.

توجیه حمله به «درسدن» این بود که گویا انگلیسیها به تلافی بمباران «لندن» و «کاونتری» در ۱۴ و ۱۵ نوامبر سال ۱۹۴۰ خواسته‌اند به دولت آلمان نازی گوشمالی سختی بدهند.

همیشه این سوال مطرح بوده که اگر واقعاً هدف متفقین از بمباران «درسدن» یک گوشمالی ساده بوده است، چرا دورترین شهر به انگلستان به عنوان آماج حمله انتخاب شد. چرا هامبورگ، هایدلبرگ و یا شهرهای نظیر که در تیررس هواپیماهای متفقین قرار داشتند، به عنوان هدف انتخاب نشدند. آنچه را که کمونیستها همواره بیان میکردند، امروز می‌توانید از زبان امپریالیستها بوضوح بشنوید.

پس از تعیین سرنوشت جنگ در نبرد قهرمانانه «استالینگراد»، ارتش سرخ بسرعت مواضع ارتش نازی را ادامه در صفحه ۱۱

ممنوعیت آنتن‌های بشقابی، ورشکستگی رژیم

کراوات و پایون»، «نوع موسیقی»، «استفاده از واژه‌ها و اصطلاحات خارجی (غربی)» و «انتخاب اسامی غیراسلامی»... فتوا صادر کرده و این‌ها همه را به عنوان مظاهر غیراسلامی و به عنوان مغایرت با عرف و شرع، ممنوع اعلام کرده است، انتظاری غیر از این می‌رود؟

حکومت محکوم اسلامی در طول ۱۶ سال حکومت سیاه فاشیستی خود، با تمام توش و توان کوشیده است تا مردم ایران را به راه «اسلام محمدی» هدایت کند و مظاهر غیراسلامی را از نهاد «خلق‌الله» بزدايد. آنها (ملایان فرهنگ‌ستیز) تلاش‌های بس عبثی به خرج داده تا از طریق برنامه‌های «ارشادی-آموزشی» و یکنواخت تلویزیونی، مردم و بویژه قشر جوان ایران را به «اسلام» و «فرهنگ اسلامی» و فرامین الهی رهنمون شوند و یک جامعه ناب و تمام عیار اسلامی در پهن دشت ایران مستقر سازند.

ادامه در صفحه ۵

سرانجام مجلس ارتجاعی شورای اسلامی قانون منع استفاده از آنتن‌های ماهواره‌ای را به تصویب رسانید. مطابق این قانون دارندگان آنتن‌های بشقابی برای تحویل دستگاههای خود، مدت یک ماه فرصت خواهند داشت. پس از اقبضای این مدت، «متخلفین» به پرداخت جریمه نقدی که در مواردی به میلیونها تومان میتواند بالغ گردد، مجازات خواهند گردید.

مجلس اسلامی همچنین به مأمورین اوباش انتظامی، سپاه پاسداران و کلیه شعبان بی‌منخ‌های حزب‌اللهی اجازه داده است که برای بازرسی منازل مردم بدون کسب اجازه از دادستانی، وارد اماکن خصوصی شوند. مطابق گزارشات رسیده از ایران، روز جمعه ۹ دی سال جاری یک فروند هلیکوپتر نیروهای انتظامی بر فراز تهران به پرواز درآمد تا خانه‌هایی را که دارای آنتن‌های ماهواره‌ای هستند، شناسایی کند.

آیا براستی از رژیم واپسگرا و عقب‌مانده‌ای که برای ممانعت از «لبخندزدن زنان به مردان غریبه»، «پوشش

خرج که از کیسه مهمان بود ...

کیهان لندن در شماره ششم بهمن ۱۳۷۳ خود با احساس افتخار، خبر شرم‌آور زیر را درج کرده است:

حراج انگشتر اهدایی شاه

به تازگی برخی از یادگارا و اموال الویس پریسلی، آوازخوان مشهور راک، در آمریکا حراج شد. مناسبت این حراج آن بود که آوازخوان دورگه جوانمرگ آمریکایی اگر زنده می بود امسال ۶۰ ساله می شد. در میان یادگارهای حراج شده الویس یک حلقه انگشتری هم بود که شاه فقید ایران به مناسبتی به وی هدیه داده بود. این انگشتری به مبلغ ۸۰ هزار دلار (دقیقاً ۷۹ هزار و ۶۰۰ دلار) به فروش رفت. در میان اشیا حراج شده از جمله کارت بانکی - البته باطل شده - الویس پریسلی وجود داشت که انهم به مبلغی بیش از ۶۰ هزار دلار به فروش رفت.

است. محمدرضا شاه فاسد درحالی که هنرمندان ایرانی را بیدان تیر می‌فرستاد و در سراسر حیات ننگینش بدشمنی با فرهنگ و ادبیات ایران پرداخت، به الویس پریسلی، شاید برای خوش‌آمد فرح خانم، انگشتر قیمتی هدیه میکرد. طومار این بذل و بخشش‌های ادامه در صفحه ۱۰

محمد رضا شاه فاسد میلیونها دلار از سرمایه مردم ایران را در پای فواحش بین‌المللی می‌ریخت. هنوز خاطره آن فاحشه انگلیسی که جواهرات اهدایی شاه را به قصد فروش به جواهرفروشی برده بود و به جرم دزدی دستگیر شد و لاجرم به بذل و بخشش شاه ایران اشاره کرد تا از گزند قانون در امان بماند، از خاطرها نرفته

سخنی با خوانندگان

نشریه‌ای که در دست دارید زبان مارکسیست-لنینیستهای ایران است. این نشریه حاصل همکاری «حزب کار ایران» و «سازمان کارگران مبارز ایران» است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع‌آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدتها، هرچند هم که جزئی باشد نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، زیرا استخراج گزاف پست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

حساب بانکی
TOUFAN MAINZ
VOLKSBANK
BLZ. 51390000 KONTO NR. 5396913
GERMANY

آدرس
TOUFAN FARD
POSTFACH 100113
60001 FRANKFURT
GERMANY